



رهائی

سال دوم شماره ۶۱
پنج شنبه ۲ بهمن ماه ۱۳۵۹
بهمن ۲۵ ربیع

در این شماره :

• "انقلاب دوم" بخاک سپرده شد

• کردستان : چشم انداز آینده و حزب دموکرات

• قصاص و مقررات آن (۴)

نفی بیشتر مانده حقوق انسانی زن

• مبارزه بخاطر سوسیالیسم یا...

پاسخ به يك نامه ، يك نظريه

• اعتصابات کارگری در لهستان (۱)

"انقلاب سوسیالیستی" و پی آمدهای آن

• در حاشیه رویدادها

♦♦♦ و

لااقل تجربه اش ضروری ندارد . ممکن است بعدها کسانی ایراد بگیرند که ناخدای کشتی " انقلاب دوم " ، هنگام غرق شدن آن بفرج نجات خویش بود ولی اگر " شهیدان " ندانند شهید سازان میدانند که بهتر است شهید زنده بود تا شهید مرده . ناخدایی ناخدا . انقلاب بی انقلاب .

بهر حال ، امام مافوق همه چیز است و همه چیز مهمتر از برداختن به مسئله عسدهای جاسوس خبیث است . آنقدر مسئله مهم در کشور وجود دارد ، آنقدر چیزهای خوب و دوست داشتنی مانند شهادت پیروان و ایثار مقلدین و خفه کردن مخالفین و اعدام " سبائمه " کنندگان وجود دارد که هیچ رهبر دور اندیشی فکر خود را مشغول به سرنوشت چند عدد جاسوس بی مقصد نخواهد کرد ، خاصه آنکه برایش مسلم باشد که دیگرانی هستند که طوعاً و کرهاً این سباز گران را بدوش میگیرند و بالاخره این نعش را بروی زمین نخواهند گذاشت . و از این مهمتر کسانی نیز هستند که برای این نعش کشی نظارت خواهند کرد مبادا چنان بادستیا چکی و عجله صورت گیرد که " حیثیت و شرافت کشور و انقلاب " از بین برود ! این نظار چه کسانی هستند ؟ از قبیل نیز میشد . گفت . در یک شعوبیض نقش تماشایی و چندش آور ، " لیبرالها " یا " تشریون " جاسوس کرده اند . و چرا ؟ مگر اساس بر ریساکاری و شارلاتانسیسم نیست ؟ اگر چنین است پس اکنون که " تشریون " جمهوری اسلامی در ذکر فواید آزاد کردن گروگانها بر یکدیگر سبقت نمیگیرند چه کسی بجز " لیبرالها " میتواند نقش دیروز آنها را بازی کند ؟ تعجب نکنید که روزنامه میزان با انتقاد از عجله آقایان در آزاد کردن جاسوسان مینویسد :

" فراموش نکنید که کارتر قول داده بوده که در جریان مسئله گروگانها ، حیثیت و شرافت آمریکا (و در حقیقت امپریالیسم آمریکا ، تازه آنهم اگر داشته باشد) را حفظ کند . باید بهوش بود که ما نیز در این جنگ سیاسی (و نه جنگ سیاسی) که با آمریکا داریم ، باید حیثیت و شرافت کشور و انقلابمان را حفظ کنیم . " (روزنامه میزان ۲۵ دیماه)

بدین ترتیب رهبر " انقلاب دوم " در عین حال که رهبر همه امور باقی میماند در مورد اساس " انقلاب دوم " از رهبری صرف نظر میکند ، مجریان انقلاب دوم در ختم غائله آنقدر عجله میکنند که نه تنها حاضرند گروگانها را پس بدهند بلکه چیزی هم سرکی بدهند (باین نکته بازخواهیم گشت) و بالاخره مخالفین انقلاب دوم و کسانی که کابینه شان در اثر این " اقدام ضد امپریالیستی " سقوط کرد نه تنها مطابق نوشته میران باین نتیجه میرسند که آمریکا " در حقیقت امپریالیسم آمریکا " است بلکه کلی معتضرض میشوند که چرا گروگانها را باین زودی پس میدهند که " حیثیت و شرافت کشور و انقلاب " را بر باد میدهد ! آیا هنوز هم کسی شک دارد که آنچه واقع شده است بمعنای واقع کلمه انقلاب بوده ؟

"انقلاب دوم"

به خاک سپرده شد

شاید هنگامی که این نوشته چاپ شود ، گروگانهای آمریکائی از طواف پرچم مسک هکتاری ایالات متحده در فرودگاه " اندروز " فارغ شده باشند و آقای کارتر از اینکه بالاخره " مصیبت شخصی " خود را اختتامی بخشیده است از جمهوری اسلامی ایران متشکر باشد و آقای ریگان نیز از اینکه شروع کار خود را در " اتمسفری سالم " آغاز خواهد کرد ممنون زعمای ایران و بالاخص شیخ علیخانهای باشد که تا چندی پیش چنان بیشرمانه هل من مبارز می گفتند .

با ختم بی شکوه غائله - و بهتر بگوئیم با خواندن فاتحه بر مزار " انقلاب دوم " - شاید اکنون بهتر بتوان به گذشته نگاه کرد و اجزاء مجموعه ای از شارلاتانسیسم ، حماقت ، عوامفریبی ، دروغگوئی و ریساکاری را بساز شناخت . و نکته پیداست که اگر زعمای رژیم ایران تک تک آحاد این مجموعه را بمعترضی تماشا گذاشتند ، اپوزیسیون " چپ " و " راست " ایران نیز در نشان دادن پاره های از این خصوصیات رژیم را تنها نگذارند .

در این چند روزه ، سراسیمگی رژیم ایران برای حل قضیه ، قبل از فرارسیدن اولتیماتوم ریگان ، نه تنها مضحک ، که غم انگیز شده است . امام جماران با زیرکی شافی در مورد سرنوشت " انقلاب دوم " مهر سکوت بر لب زده است و گوئی که آخر قضا را اگر نه به فراست ، بلکه به یمن تجربه در یافته است ، میکوشد که نشان دادن فاصله خود از " پیروان " خود از سرنوشت نه چندان دلپذیر آنان خویشترن را بدور بدارد . امام ناگهان از اعمال خلاف پیروان خود فاصله میگیرد و تعجب ساده دلان را برمی انگیزد که چه شده است که فردی که تا دیروز در هر فرصتی از تحریک مردم برای زدن و سوزاندن و " مردم خودشان حساب آنها را رسیدن " کوتاهی نمیکرد ، اکنون زاهدی قانون شناس و سلیم النفس شده است و می گوید که بین خود و کارگزاران دیگر رژیم شبه خطی بعنوان حد فاصل بکشد . آیا امام بادانستن پایان ماجرا نمیکوشد که خود را برای آینده ، برای " انقلابی جدید " ، دست نخورده نگهدارد ؟ کسی تصور کند که قضیه عبریان سراز آنست دم دچار توهم شوند ، بنظر امام

همه چیز زیرورو و همه نقشها عوض شده است؟
جالب اینجاست که درست زمانی که "میزان"
کشف کرده است که امریکا "در حقیقت امپریالیسم
امریکا" است، آنطرف قضیه به کشف دیگری
ناائل شده و معتقد شده است که امپریالیسم
(سابق!) امریکارا نباید ما و راه عاقبت دانست.
رجائی در این زمینه میگوید:

"اجرای این شرط ((عذرخواهی آمریکا))
به علت انسانی بودنش نه تنها ساده تر از
سایر شرایط شده است ((معلوم میشود انشا
بودن کار خیلی ساده ایست، مثلا "امریکا -
لیست بودن دشوار است)) بلکه میتواند
بسیار آسان یک قدم برای جلوگیری تجاوز در
آینده محسوب شود و به اعتقاد ما یکی از
مراحل توبه که نشانه تکامل معنوی یک
دولت ((خدایا پناه بerto!)) میتواند
باشد تلقی خواهد شد."

تنبیه ۱۴/۵ ماهه امپریالیسم آمریکا
با اخراج آنها را وادار به توبه کرد. البته
این توبه چون در خلوت زاهدان و به شیوه
اعتراف به گناهان مؤمنین صورت گرفت گوشه‌ای
نامحرمان از آن چیزی نشنید، اما سه صدر
رهبران جمهوری اسلامی عیان تر از آن بود که
نگذارد کسی نشنیده‌ها را نشنید. این فراخی
سینه بصورت جایزه برای توبه انبیا با پانزده
آمدن از خر شیطان و تقلیل ۲۴ میلیارد دلار به
۸ میلیارد دلار (یکهزار و یکصد و بیست و سه بیست
بیست و سه بیت (!) ظاهر شد و بالاخره فرار شد
یک چیزی هم روی آن گذاشته شود. به گفته زیر
توجه کنید:

آقای نبوی در جواب یکی از "بسراناران"
نمایندگان که گفتند "آیا در این ماجرا کلاه سر
ما نخواهد رفت" فرمودند:

"خوب لابد یک مقدار شناختی از ما دارید
که ما تلاشمان این است که کلاه سرمان نرود
(((!!)) ولی طرف یک مقدار زرنگ است. ما
هیچ نوع تضمینی نمیکنیم. شاید یک وقت
کلاه سرمان بگذارد ((ملاحظه میکنید شعور
رهبران این مملکت را؟))"
و بالاخره در مورد غراماتی که امریکا
مدعی است طلب دارد "روح اسلامی" که بجای خود،
خاصه خرجی از کیسه ملت "مستضعف" ایران باین
صورت جلوه میکند:

"آمریکا از ما پرسید (از طریق الجزایر) که
آیا دعاوی برحق ما که جنبه واقعی دارد
پرداخت خواهد شد یا نه؟ من گفتم در شان
انقلاب اسلامی نیست که کسی دین واقعی را

نپردازد... اگر واقعا "به کسی ۲ ریال هم
بدهکار هستیم مدرکی هست ولو اینکه ۱۰۰
میلیاردا از جانی دیگر طلبکار باشم ما تشخیص
دادیم بدهی را بدهیم و طلب را با اشکال
مختلف میتوانیم وصول کنیم!!"
(آقای نبوی، جمهوری اسلامی ۲۵ دیماه تاکید
از ماست)

در این موارد، در موارد بی کفایتی، ریاکاریها
و عوامفریبیها، بسیار میتوان نوشت. کارنامه
۱۴ ماهه شارلانا نیز مرا میتوان ورق زد و ادعا -
های دیروز و امروز و واقعیات امروز و دیروز
را کنار هم گذاشت. در این حال آیا نباید از این
جریان ریشخند آمیز باین نتیجه رسید که بجای
بجای محاکمه گروگانها - حال که به "سلامتی"
آزاد شده اند - کسانی را به محاکمه کشید که با
سرنوشت ملت چنین بازی کرده اند.

ننگین ترا از این نمیتوان تصور کرد. اما نه
شاید کسانی که از این کارنامه دفاع میکنند
از این نیز ننگین ترند. و بپرده نیست کسی
آقای نبوی در مقابل کسانی که بارهشدار میدهند
هند که مخالفین "چپ" از این مسئله ممکن
است سوء استفاده کنند میگوید:

"گروههای ضد انقلاب چپ هم حتماً
اربابان نشان این مسئله ((گروگانگیری))
را تا شاید نکرده اند که هیچ، محکوم هم کردند و
آنها ((گروههای چپ)) هم جرات نمیکند
چیزی را که اربابان نشان تا شاید نکرده اند
هر دو شان این مسئله را محکوم کردند... و
بالتبع آنها نمیتوانند (در مورد آزادی
گروگانها) چیزی بگویند (میزان ۲۵ دیماه)
خوب است هواداران حزب توده و فدائیان
اکثریت، ببینند که چگونه میتوان آنقدر ننگین
سرد که حتی بهزاد نبوی ها هم به میزان آن پی
برده باشند و اگر این سرنوشت حزب توده
و اکثریتیهاست سرنوشت کسان دیگری که در جذب
حمایت از اقدام "فدا مپریالیستی" رژیم کما
بیش بهمین طیف نزدیک میشوند کمتر غمانگیز
نیست. اگر نه تئوری و شناخت، لااقل تجربه
صرف باید نشان دهد که امید اقدام
امپریالیستی از خرده بورژوازی در قدرت
داشتن نشانه چیزی جز جهل و سفاکت نیست.
جهلی که در ادامه خود به خیانت نسبت به
جنبش واقعی فدا مپریالیستی منجر خواهد شد. در
خیمه شب بازی چهارده ماهه، بیشتر از افشاء
رژیم، افشاء انحرافات است که زمینه ساز
بازی رساننده به عوامفریبیهای یک رژیم مرتجع
است."

ببار زهبا امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

کردستان:

چشم انداز آینده و حزب دمکرات

سهراب افشار

میکنند و در قلمرو واقعیت با "لیبرالها" رقابت میکنند، اما و در برابر دیدگان حیرت زده‌ی خود واقعیت تازه‌ای را در حال گسترش میبینند - دموکراسی انقلابی - که بوسیله‌ی جنبش دموکراتیک و انقلابی کردستان و سازمانها، نیروها و عناصر کمونیست و دموکرات ایران نمایندگی میشود، که نه لیبرالند و نه طرفدار امپریالیسم. اما او چگونه قادر است این تناقض را در مخیله‌ی کوچک و منطق کور خود حل کند؟ بسیار ساده، با نفی دموکراسی، با تأیید اختناق. برای خرده بورژوازی مهم نیست نمایندگان دموکراسی "لیبرالهای" میان تهی هستند و یا دموکراتهای واقعی، برای او مهم این است که نغمه مطلوبش را سر دهد: مرگ بر آزادی. و این نخستین درسی است که خرده بورژوازی حاکم بعنوان مبارزه‌ی ضد امپریالیستی به خورد خلق الله میدهد.

اما از نظرگاه بورژوازی "لیبرال" مسأله‌ی آزادی و دموکراسی به شکل دیگری مطرح است. اکنون بورژوازی بر گور آزادی کسه مدتهاست با ماسع‌ی مشترک خود و جناح دیگر

حاکمیت بخاک سپرده شده، ناله و فغان سر میدهد. او میخواهد با دم مسیحا‌یی خود که از لوله‌ی تفنگ ارتش برمیخیزد دوباره بدان جان بیخشد تا از آن بمنزله‌ی ابزار درپیکار قدرت علیه سرزمین موعود اختناق آلود رقبیش سود جوید.

مراد بورژوازی از اختناق: سرکوب، شکنجه، ترس، حرمت، لگدمال کردن آزادیها، فردی و اجتماعی و بطور کلی همه‌ی اعمال پلییدی است که او خود راسا بدانها مشغول است و قصد دغلبازانه‌ی او آزادی: به رسمیت شناختن حقوق دموکراتیک مردم، بر جیده شدن بساط اختناق و تفتیش عقاید قرون وسطایی، نفی استبداد، آزادی بیان، و اجتماعات و خلاصه تمام آن چیزهایی است که انقلاب اخیر ایران بخاطر تحقق آنها بر پا شده بود. ولی خود او (بورژوازی "لیبرال") فقط تا آنجا به این اصول دموکراتیک پایبند است، که با استفاده از آن بتواند هر چه بیشتر توده‌های سرگردانی را که از قطب مخالف بریده‌اند بدور خود جمع کند و در ضمن به موازات آن خطری که نادیده گرفتن مطلق این خواستها، از جانب مردم ایجاد میکند دفع نماید.

بنابراین نه در صداقت جناح خرده بورژوازی بی هیات حاکمه (حزب جمهوری اسلامی)

هیچ چیز، نه جنگ ایران و عراق، و نه بحران گمر شکن اقتصادی - سیاسی و نه حتی تنازع بقا در هیئت حاکمه، مانع از آن نمیشوند که تمایل سرکش و آتشین سردمداران رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب خلق کرد و جنبش کردستان ذره‌ای تخفیف یابد.

این لکده‌ی سرخ انقلاب باید از دامن سیاه ارتجاع زدوده شود. این لکه، گناه و معصیت بزرگی بیارمی آورد: "حکومت جهانی مستضعفین" را در امپراطوری اسلامی برهبری تحمیلی "امام" به مخاطره می اندازد، یا شرایط تسلط بلامنازع اقتصادی و سیاسی بورژوازی ملت ستمگر را بر ملت های ستم دیده ایران مورد تهدید قرار میدهد، کفر و الحاد و بیدینی را دامن می زند و یا تمامیت ارضی و استقلال ملی را خدشه دار میسازد.

هریک از جناحهای حاکم با اعتبار ما هستند، بینش و منطق ویژه خود و با تکیه بر اهرمهای قدرتی که در دستگاه حکومتی اشغال کرده اند، در مقابل دموکراسی انقلابی خلق کرد کسه از مجرای مبارزه ملی در گذر است موضع میگیرند. این موضع گیری از یک سواز منافع خاص هر یک از دو جناح و از سوی دیگر از منافع کل نظام حاکم تا شیر می پذیرد و از هر دو سو علیه منافع تاریخی خلق گردشانه میروند.

اگر بپذیریم که جنبش خلق کردیک جنبش دموکراتیک است، به این معنی که اهداف و وظایف جنبش از لحاظ تاریخی بورژوازی است و نیز اگر بپذیریم که این جنبش بورژوازی - دموکراتیک در عین حال انقلابی نیز است، به این مفهوم که در مقابل نظام ارتجاعی کنونی مبارزه‌ی پیگیرانه‌ی او را آغاز کرده است در آن صورت به اهمیت دموکراسی انقلابی در لحظه‌ی خاص کنونی پی خواهیم برد. این نوع از دموکراسی از حیث تسلط بورژوازی خارج و اساساً برای خرده بورژوازی و از سنتی نامفهوم و گنگ است.

این نکته بویژه زمانی با وضوح بیشتر جلوه خواهد کرد که آنرا در کنار جنبش مغلوبه‌ای که هم اکنون بین جناحهای حاکم بر سر آزادی - در شکل مسخ شده‌اش - و اختناق و یا جنبه‌های دیگری از آن، مکتب و تخصص، در جریان است، مشاهده کنیم.

برای خرده بورژوازی سنتی حاکم که سرسخت ترین و پیکیرترین مدافع اختناق است هر نوع دموکراسی، معادل دموکراسی بورژوازی است. ده بورژوازی در عالم هبروت با امپریالیسم

جنبشهای دموکراتیک را به طاق نسیان سپرده است. او برای دموکراسی تا آنجا ارزش قائمیل است که خصلت محافظه کارانهی خود را بمنزلهی ابزار تئوریک توجیه مناسبات سربر مایه داری حفظ کند ("دموکراسی" برای بورژوازی تسلط بی چون و چرا بر دولت است و بس). برای بورژوازی دیگر مسالهی ملی و با تحقق خودمختاری امری علی السویه است. اگر سر بورژوازی گاه گذاری در جنبشهای دموکراتیک از روی ناچاری دمی هم تکان میدهد مقصودش خیانت است نه خدمت.

بدین خاطر است که آینده جنبشهای دموکراتیک را انکشاف سوسیالیستی رقم میزند. از این دیدگاه دموکراسی از پیلهی تصورات تنگ و محدود بورژوازی خارج میشود و در انطباق با سوسیالیسم رشد یافته قرار میگیرد. خصلت انقلابی دموکراسی - دموکراسی انقلابی - از همینجا ناشی میشود.

جنبش خلق کرد دقیقا در چنین موقعیتی قرار دارد. این جنبش تا آنجا که بمنظور از هم کسب زنجیرهای اسارت ملی مبارزه میکند، ریشه های ارتجاع سرمایه داری را می خشکاند و باین خاطر انقلابی است و اما هرگاه با ارتجاع بر سر کسب "امتیازات استثنایی" برای خود به تفاهم برسد خصلت واپس گرا پیدا میکند. پایه پیمان دقیقتر، مادامیکه خلق کرد برای تحقق خواستهای دموکراتیک خود مبارزه میکند و به این مناسبت در مقابل رژیم ارتجاعی قرار میگیرد، دورنمای آینده را میکشاند و هرگاه این روابط را بدلیل ساخت و یا خست سیاسی یا حاکمیت جبراً محدود کرده و از این طریق آنرا به نظام ارتجاعی نزدیک کنند، به گذشته نظرسر دارد.

هر یک از این دو حالت تحت شرایط خاصی برجستگی پیدا میکنند، شرایطی که با موقعیت طبقاتی نیروی رهبری کنندهی جنبش کردستان و موقعیت سیاسی و اجتماعی نیروهای انقلابی و طبقه کارگر، بستگی تمام و کمال دارد.

★ دوگانگی درون جنبش خلق کرد

و برخورد منافع

دوگانگی درونی جنبش خلق کرد که از آغاز بدلیل رویارویی با دشمن مشترک مسالهی چندانی نیافریده، قطعا در تداوم خود و بویژه زمانی که جنبش بر سر راهی گذشته و آینده بدنبال راه حل میگردد به منازعات داخلی دامن خواهدزد. گما اینکه بسوی ناخوشایند آن از هم اکنون بمتام میرسد.

همراهان) در خصومت به آزادی و سرکوب آن و نه در ریاکاری جناح بورژوازی (بنی صدر و شرکا) در تقدیس آزادی نمیتوان شک کرد. و نیز نمیتوان شک کرد که خلق کرد رژیم حاکم را از زاویهی دموکراسی انقلابی بمصاف طلبیده است چرا که تجربهی عینی ۲ سال حاکمیت کنونی و ۲۲ ماه جنبش کردستان چنین اقتضا میکند. عبارات دیگر خواستهای مطرح شده توسط خلق کرد فراتر از امکانات نظام حاکم میروند و لذا برای رسیدن بآن در وهلهی اول لازم است از روی لاشه رژیم ارتجاعی سرمایه داری گذشت. مبارزه برای به ثمر رساندن خواستهای خلق کرد بخودی خود یک تحول دموکراتیک را در کل جامعه میطلبد که هر چند ظاهرا در چهارچوب مناسبات سرمایه داری مطرح میشود اما در ضمن با آن در تضاد قرار میگیرد. این تضاد خود را در یک جنبش طبقاتی پیروزمند که مناسبات موجود را منهدم میکند، حل مینماید. در نتیجه جنبشهای دموکراتیک بشرط توده ای بودن و بشرط دارا بودن یک رهبری انقلابی میتوانند نخستین کوششهای آگاهانه و اولین گامهای موثر را در راه نابودی نظام سرمایه داری بردارند. اما این تنها نیمی از حقیقت است، زیرا این گونه تلاشها همواره در معرض این تهدید قرار دارند که نتوانند با جنبشهای کارگری بهم نوابی برسند، در اینصورت تک نوازی این جنبشها نوابی مرگ خواهد بود.

پس جنبشهای دموکراتیک در عصر امپریالیسم در برزخی میان گذشته و آینده در نوسان میباشند. گذشتهی این جنبشها مصادف با دوران اضمحلال فئودالیسم و ایجاد شرایط لازم برای توسعهی تولید کالا بود. یعنی دوران طلائی انقلابات بورژوا - دموکراتیک، اما مسا در دورانی بسر میبریم که بکلی با آن اوضاع و احوال انقلابی بیگانه گشته است. اکنون هر سخنی از انقلابی بودن بورژوازی، سخن عبثی است.

اینجا چشم انداز نوینی از مبارزات دموکراتیک در برابر ما قرار میگیرد. در این قلمرو جدید ما با مقولات تازه ای سرو کار پیدا میکنیم.

بورژوازی بمثابهی طبقه حاکم مدتهاست بر حیات اجتماعی ایران چنگ انداخته است و به این مناسبت زوال تاریخی خود را نشان داده است. اما آرمانهای تاریخی بورژوازی بمثابه ایده هائی که از طبقه خود جدا گشته اند هنوز خود را حفظ کرده اند، آن هم نه به دلیل که زندگی جاودانه یافته اند، بلکه به این دلیل که اصولا تحقق نیذیرفته اند. اکنون باید سؤال کرد آیا بورژوازی تاریخا

منسوخ یا خواهد گشت و "دموکراسی" را آنطور که سزاوار است بمان نشان خواهد داد؟ و یا این وظیفه را نیروهای بر عهده دارند که از بورژوازی سلب قدرت نموده و جامعه نوین و دموکراسی ویژهی خود را برپا خواهند ساخت؟

واقعیت اینست که بورژوازی مدتهاست

خمانه بهم نگاه میکنند خواستار آن نیستند و از اینرو مجبور به مخالفت با این آدمهای بی پروا و گستاخی هستند که حقوق ملی خود و بالاتر از آن "مصلح ملی مملکت" را وجه - المصلحه‌ی منافع طبقاتیشان قرار میدهند. نه، این نه برای بورژوازی فارس و نه بورژوازی کرد قابل تحمل نیست. چگونه میتوان انتظار داشت دو پادشاه در اقلیمی بکنجند؟

از این زاویه است که میتوان عملکرد ضد دموکراتیک حزب دموکرات! را تبیین کرد و نیز توضیح داد که، حزب دموکرات چگونه فشار زیادی را بر نیروهای انقلابی دیگر در کردستان متمرکز کرده است و برای فعالیت سیاسی و نظامی آنها ایجاد اشکال میکند، تهدید، خلع سلاح و عملی کردن آن در مواردی از جمله - نشانه‌های بارز این عملکردند دموکراتیک است، همچنین میتوان نشان داد که چگونه حزب دموکرات از بالای سر خلق کرد همواره دست دوستی بسوی رژیم سرمایه‌داری ایران دراز کرده است. چگونه خلق کرد و مناقع تاریخش را بمنزله‌ی سکویی در زیر پای خود برای پرش بسوی این با آن جناح هیات حاکمه، این یا آن دولت سرمایه‌داری قرار داده است، چگونه راههای گوناگونی را آزموده تا مفری برای تبدیل جنبش انقلابی به جنبش رفرمیستی بگشاید.

اگر دچار خوش بینی مفرط نشویم ناچار اذعان خواهیم کرد که تجاوز حزب دموکرات در آینده به دموکراسی انقلابی واقعا موجود در کردستان فزونی خواهد گرفت. باین دلیل بسیار ساده که: اگر قرار باشد از این پس جنبش خلق کرد بجای پاهای خود بر عصای بورژوازی ایران یا عراق تکیه دهد، قبیل از هر چیز باید عواملی که خلق کرد و جنبش آنرا قایم بالذات میخواهند و در راهش مبارزه میکنند از میان بروند. با این حساب حزب دموکرات تصویری از جامعه‌ی خود مختار کردستان تحت رهبری خود ترسیم میکند که بر زمینه‌ی آن رنگ سیاه ارتجاع میدرخشد و نه رنگ سرخ انقلاب. در چنین جامعه خودمختاری، بجای حق خلق کرد در تعیین سرنوشت خویش، تسلط بلامنازع حزب بر حیات ملی نمایان میشود.

با این وصف آنچه در مدار توجه ما بعنوان یک سازمان کمونیستی قرار میگيرد، سازمانی که هم در جهت رهائی خلق کرد از یوغ ستم ملی و هم در جهت رهائی زحمتکشان کرد از استثمار و ستمگری بورژوازی مبارزه و تبلیغ میکند، اینست که خنثی کردن توطئه‌های رژیم ارتجاعی ایران از یک سو و ممانعت از سلطه جوئی و اقدامات ضد دموکراتیک و دربرخی موارد فاشیست مآبانه‌ی حزب دموکرات از سوی دیگر مستلزم اینست که:

اولا: جنبش انقلابی خلق کرد روابط دموکراتیک برخاسته از جنبش رادیکال در کردستان بطور خستگی ناپذیر با ایجاد تشکلهای مبارزاتی

حزب دموکرات صرف نظر از ساخت درونی و تفکر و پیشش حاکم بر آن که آن را بطور مجرد بعنوان یک حزب خرده بورژوازی - چپ‌زوی شبه حزب بحث و با حزب جمهوری اسلامی - مخفی میسازد در عرصه‌ی واقعیت، در متن جنبش خلق کرد، بمنزله‌ی نماینده‌ی سیاسی بورژوازی کرد که در اتحاد با نیروهای فرتوت و فسیل شده‌ی جامعه‌ی کرد قرار دارد، خود را نشان میدهد.

این حزب از مدتی قبل، حتی در گرما گرم هجوم ارتجاع به کردستان حملات خود را به نیروها و سازمانهای انقلابی موجود در کردستان شروع کرده و همواره آنرا افزایش داده است. امریکه نه تنها زمینه‌ی مساعدی برای سرکوب هر چه سهل تر و سریع تر خلق کرد ایجاد میکند بلکه مهمتر از آن روابط دموکراتیک درون جنبش کردستان را که شرط حیات و بقای مبارزه‌ی سرفرازانه‌ی خلق کرد است تهدید به نابودی میکند.

البته بجا است که بجای نوحه سرایی در رثای مرگ دموکراسی در کردستان، علت نهایی چنین حقیقت تلخی از زاویه‌ی مناسبات اجتماعی در کردستان و نیز از زاویه‌ی دموکراسی انقلابی در ایران روشن شود.



جنبشهای ملی بدلیل الزامات درونی خود در آغاز روند حرکت تاریخیشان میتوانند دو نوع رهبری که هر یک بر منافع طبقه‌ی خاصی تکیه زده است را بپروراند. اما در ادامه‌ی روند تنبلی یکی از این دو میتواند بر نامه خود را به کرسی بنشانند و جنبش را برای کسبه منطبق با منافع طبقه‌ی خودش میباشند، رهنمون سازد. بنا بر این در روند مبارزه، تلاش برای کسب همزبونی در اشکال جهان و عیان ادامه می‌یابد. اینکه کدام یک سرانجام پیروز خواهد شد بیشتر منوط به عوامل خارجی است تا پیوندهای درونی. در مورد مشخص کردستان علاوه بر حزب دموکرات و بورژوازی کرد، اقشار وسیع خرده بورژوازی شهری و دهقانان که نیروی رهبری کننده‌ی خود را دارا هستند در مبارزه شرکت دارند. اینها همان نیروهای هستند که میخواهند تحت شرایطی قادرند که دموکراتیسم بورژوازی جنبش خلق کرد را از محدوده خواستها و امیال کوتاه بینانه‌ی بورژوازی فراتر ببرند. یعنی با تکیه بر دموکراسی، با بسیج نیروهای زحمتکش شهر و روستا، با تشکیلات ارگانهای دموکراسی توده‌ای، نه تنها مبارزه‌ی ملی را که در مقطع کنونی بمشابه‌ی محور جنبش کردستان عمل میکند به نحو مطلوب تری هدایت کنند بلکه در عین حال دارای چنین امکان بالقوه‌ای هستند که در اتحاد با جنبش طبقاتی کارگران ایران علیه سرمایه‌داری به پیکار بپردازند.

این درست همان چیزی است که نه بورژوازی و نه بورژوازی فارس که اینک جنبش

کردستان...

طبقاتی و دموکراتیک تحدید تولید نماید. ثانياً: جناح انقلابی جنبش خلق کرد باید در جهت اشتراک سرنوشت تاریخی زحمتکشان کرد بازحمتکشان دیگر خلقهای ایران تبلیغ نماید و مهم تر از آن برای انجام مبارزه‌ی متحدانه و مشترک گام های عملی و موثر بردارد و بعلاوه خودنه تنها مانعی در راه فعالیت سازمانهای انقلابی دیگر فراهم نکند بلکه شرایط لازم برای اینکار را نیز که نتیجه‌ی نهائی آن متوجه تکامل اجتماعی کردستان و ایران و طبیعه بارور شدن مبارزه طبقاتی است ایجاد کند.

ثالثاً: بقای جنبش خلق کرد بمثابة یک جنبش انقلابی و نه رفورمیستی تا اندازه‌ی زیادی در گرواوجگیری جنبش توده ای در سراسر ایران است و لذا مبارزه متحدانه و پیگیر انقلابیون ایران، نیروها و سازمانهای کمونیستی که از شائبه های سازمان - پرستی و خودمحوربینی بری باشند؛ در راه "تحقق عاجلترین خواست های دمو-کراتیک" در راستای جنبش خلق کرد قرار نگیرد. باین معنی که با تضعیف ارتجاع مرکزی امکانات تهاجمی خلق کرد را افزایش میدهد و بعلاوه این مجال را فراهم می کند که جنبش خلق کرد خود را از نیروهای ارتجاعی و رفورمیست که در پشت جنبش کمین کرده اند بیالاید و افق مصالحه و سازش با ارتجاع را که تبلیغ مداوم آن توسط رفورمیست ها چون خودی به ذهنیت خلق کرد افتاده و آنرا از درون پوک و از اندیشه و تفکر انقلابی خالی می نماید، تیره و تار کند و دور نمایی انقلاب اجتماعی را که تنها برحول مبارزه‌ی طبقاتی کارگرمی می تواند شکل گیرد و بسا نیروئی عظیم ارتجاع سرمایه داری را درهم شکند مطرح خواهد کرد.

بحران کنونی ایران آبستن تغییر و تحول است، بر حسب اینکه مخلوق آن انقلاب باشد یا ارتجاع، بر سرنوشت جنبش خلق کرد نیز تا ثیر فراوان خواهد داشت و بالعکس تداوم جنبش خلق کرد و تشدید مقاومت نیز بی شک در ماهیت این مخلوق بی تاثیر نخواهد بود.

کمهای مالی دریافت شده

با بلسر	الف - م	ش	آ
۱۰۱۳۲	۶۳۹	۱۱۴۵	۵۱۴۷
تبریز	د - الف	۱۰۱۲	الف
ب	۱۰۵۷	۲۰۰	۵۷۷۷
۱۱۱۱	ر - س	۱۰۰۰	۵۰۷
ع	۱۰۰۰	ص	۹۸۷
۵۵۰۰	م - ک	۲۰۰۱	۱۱۷۳
م	۱۵۰۰۱۱	۲۰۰۹	ب
۵۴۰۰	ن - س	ط	۵۱۴۵
۱۳۰۲	۱۰۰۰	۱۱۲۳	۱۰۰۰
ن	بدون کد	ع	۵۱۴۵
۱۹۰۹	۱۰۰۰	۱۰۵۵	۱۰۰۱
رشت	۲۰۰۰	۲۲۵۳	۱۰۰۱
ز	۱۰۰۰۰	۸۰۰	پ
۸۰۳۳	۶۰۰۰	۵۱۲۳	۱۱۲۳
ک	۹۳۰	ف	۵۰۰
۸۰۰	نارمک	۲۰۰۱	ج
بدون کد	الف	۲۰۰۹	۲۰۲۵
۱۱۶۱	۱۰۰۰	۳۲۲۴	۵۰۰۰
ساری	ب	ک	ح
ش	۱۰۰۰	۲۵۰۰	۲۱۲۵
۷۸۱۱	ارومیه	م	۱۵۲۵
شیراز	ن	۵۰۰۳	۱۰۰۰
م	۲۷۴۵	۵۵۰۰	۶۰۰۰
۱۵۰۲۵	۱۷۰۵	۵۳۰۰	۸۱۲
م - م	اصفهان	۲۱۰	د
۱۵۰۰۰	ب	۵۳۰۰	۳۰۰۰
کرج	۳۰۷	۱۰۸۰۲۲	۱۶۳۱
بدون کد	د	۱۰۱۲۳	۱۰۱۷۹
۱۰۰۰	۲۰۰۲	۲۰۰۱	ر
کردستان	ش	ه	۶۱۱۱
بدون کد	۵۰۹	۱۰۱۱	۱۰۰۰۹
۲۰۰۰	ع	۵۲۸۰	۱۰۰۰۹
مرودشت	۵۰۰۰	الف - ر	س
بدون کد		۱۰۰۰	۵۴۳۰

رفیق ع - ع هدی شما رسید

رفقای هوادار!

هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد. کمکهای مالی خود را، هر قدر هم که نا چیز باشد، از هر طریق که میتواند به ما برسانید.

توضیح

مقالات بی امضاء نشریه‌ی رهائی منعکس کننده‌ی نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبه‌ی کلی مطبوع با نظرات سازمان هستند، معهدا میتوانند در پاره‌ای از جزئیات متا سبق نظر همی اعضاء آن نباشد.

برای برقراری صلح پایدار در کردستان

انقلابی مبارزانه و صلح‌آمیز که در قاطعانه دفاع کنیم!

قصاص و مقررات آن: (۴)

نفی بشرمانه حقوق انسانی زنان

دو خطت نخستین را در شماره های قبلی مورد بررسی قرار داده ایم و اینک در آخرین قسمت این مقالات، به خطت سوم لایحه می پردازیم.

پرده از روی دروغ بافیها بیشتر کنار زده

می شود!

روحانیون چه قبل از قیام بهمن ماه و چه بعد از آن، درباره "مقام عالی زن در اسلام" جنبه عوام فریبی ها که نکردند و چه دروغ ها که نیاقتند! مثلا آیت الله خمینی، در ۱۹ آبان ۵۷، در مصاحبه با نماینده سازمان عقوبت‌المللی گفت:

"اسلام زن را تاحدی ارتقاء میدهد که او بتواند مقام انسانی خود را در جامعه باز یابد و از شییی بودن بیرون بیاید" (استاد جنبش اسلامی، قسمت سوم از جلسه داول، انتشارات ابودر، ص ۳۴۳).

در مقطع قبل از قیام، از این گونه شعارهای تو خالی و تحمیق گرایانه چه فراوان از طرف آیت الله خمینی و روحانیون دیگر و پامنبری های مکتبائی آنها ارائه شد! و بعد از قیام، با این که حاکمان جدید از همان روزهای اول، سرکوب زنان و اعمال فشار نسبت به آنان را آغاز کردند (از جمله حمله به اجتماع اعتراضی زنان توسط اوپا و افراد مسلح

کمیته ها در اسفند ۵۷، لغو در آغاز - مخفیانه قانون حمایت خانواده در فروردین ۵۸ و نظائر اینها)، با اینحال، بموازات این اقدامات، دست از دروغ پردازی برنداشتند. در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی، مصوب مجلس خبرگان، که در آذر ۵۸ انتشار یافت چنین می خوانیم:

"در ایجاد بنیادهای اجتماعی اسلامی، نیروهای انسانی که تاکنون در خدمت استثمار همه جانبه خارجی بودند هویت اصلی و حقوق انسانی خود را بازمی یابند و در این بازیابی طبیعی است که زنان به دلیل ستم بیشتری که تاکنون از نظام طاغوتی متحمل شده اند، استیغای حقوق آنان بیشتر خواهد بود..... و در

لایحه "قصاص و مقررات آن" را، که توسط شورای عالی قضائی تهیه و جهت تصویب به مجلس شورای اسلامی ارائه شده است، در سه شماره گذشته از جنبه های مختلف مورد بررسی قرار داده ایم. در آن بررسی ها، با نقل مواد متعدد این لایحه، از جمله دیده ایم که:

- بر اساس لایحه مذکور، قتل بر سه نوع است: "عمد"، "شبه عمد" و "خطا". دو نوع اخیر - الذکر، از نظر شورای عالی قضائی، قتل و جنایت محسوب نمیشوند و متهم در صورت محکومیت، با پرداخت "دیه" (پول خون)، از مجازات معاف میگردد. اما "قتل عمد" نیز با توجه به استثنائات فراوان آن (که ذکر کرده ایم) و با بررسی راههای ساده روحانیدی "اثبات قتل عمد" یعنی: اقرار، شهادت و قسامه - در موارد لوث، دیده ایم که این نوع قتل، عملاً جز در موارد بسیار استثنائی، غیر قابل اثبات است. و در این موارد بسیار استثنائی نیز صورتیکه قاتل مرد مسلمان و ثروتمند باشد، میتواند از مجازات فرار کند. و نتیجه گرفته ایم که لایحه قصاص، بزرگترین متراک و بهترین مشوق قتل و جنایت است و در صورت تصویب و اجرا میزان قتل و جنایت در جامعه، ابعاد هولناک و گسترده ای بخود خواهد گرفت.

- قتل و جنایت در حقوق اسلامی و در جمهوری اسلامی، هیچ ربطی به جامعه ندارد بلکه یک امر خصوصی است که می تواند بین قاتل و " اولیاء دم" بطور کدخدانمنشی حل و فصل گردد.

- برای کشتار فردی و جمعی کمونیستها، نیروهای مترقی، کارگران و سایر زحمتکشان، خلقهای تحت ستم، زنان، اقلیت های مذهبی و خلاصه هر انسانی که با افکار ارتجاعی حاکمان جدید، با دیکتاتوری ولایت فقیه و با مقررات پوسیده قرون وسطائی به مخالفت برخیزد، لایحه قصاص مجوزهای شرعی و قانونی لازم را پیش بینی کرده، قاتل یا قاتلین در آن کشتارخانه تنها هیچگونه جرمی مرتکب نمی شوند بلکه بانابودی کسانی که " شرعاً مستحق کشتن" هستند به تکلیف شرعی خود عمل می کنند.

در قسمت های پیشین این سلسله مقالات، سه خطت عمده برای لایحه قصاص بر شمرده ایم:

- ۱- خطت فوق ارتجاعی مقررات پوسیده قرون وسطائی.
- ۲- خطت نفرت انگیز طبقاتی درسی پرده ترین شکل ممکن.
- ۳- نفی بشرمانه حقوق انسانی زنان.

نتیجه ((زن در جامعه اسلامی)) پذیرای مسئولیتی خطیرتر در دیدگاه اسلامی برخوردار ارزش و کرامتی والاتر خواهد بود.

اصل بیست و یک قانون اساسی جمهوری اسلامی، دولت را مکلف می کند که " حقوق زن در تمام جهات " از جمله در خصوص " ایجاد زمینه های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او " را تضمین کند.

اصل بیست قانون اساسی کدائی مدعی است که زنان مورد حمایت قانون و " از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، برخوردارند (تاکید ها همه جا در این مقاله آزماست).

زنان جامعه ما در این بیست و سه ماده بویژه پس از تصویب همین قانون اساسی در آذر ۵۸، مفهوم عمیقاً مغایر و معکوس این شعارهای دروغین را با تمام وجود خود احساس کرده اند.

پس از تشکیل دادگاههای مدنی خاص و اعمال انواع و اقسام سرکوب و تحقیر در مورد زنان، وقتی که رژیم جمهوری اسلامی در (فرصت مساعد) ماه رمضان گذشته، زنان را در کارخانه ها و ادارات در مقابل دوراهی : اخراج یا

" پوشش اسلامی " قرارداد، آنان به مفهومی دیگری از برخورداری از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی " خود در جامعه اسلامی دست یافتند. علی رغم تمام دروغ پردازیهای ارائه شده در فوق، زنان

در زندگی روزمره خود دریافته اند که در رژیم جمهوری اسلامی از بدوی ترین " حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی " محرومند. علی رغم ادعای آیت الله خمینی در ۱۹ آبان

۵۷ (که در فوق ارائه داده ایم)، زن در حقوق اسلامی، یک وسیله و یک شیئی است در دست مزد و مرد هر وقت که اراده کرد می تواند - صدا و زنا درست مانند یک شیئی مستعمل بدور بریزد. چه

نمونه ای رساتر از ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی (که دقیقاً از فقه اسلامی گرفته شده) : " مرد می تواند هر وقت خواست زن خود را طلاق دهد " .

دهها نمونه از این گونه رومی توان در مباحث نکاح (دائم و موقت)، طلاق، وراثت، اقامتگاه، شهادت، ولایت قهری و غیره و غیره بدست دادتا مشاهده شود که زن چگونه " مقام انسانی خود را در جامعه باز " خواهد یافت و " از شیئی بودن بیرون " خواهد آمد.

جدید ترین تحقیر به مقام انسانی زن در رژیم جمهوری اسلامی رومی توان در سند سنگین شورای عالی قضائی مشاهده کرد. ببینیم که عالی ترین مرجع قضائی در جمهوری اسلامی چگونه مفاد اصل ۲۱ قانون اساسی همین جمهوری اسلامی در " ایجاد زمینه های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او " را تضمین می کند.

زن در جمهوری اسلامی و در حقوق اسلامی در بهترین حالت (یعنی در صورت مسلمان بودن)، نصف انسان است. در قسمت سوم این مقاله، علاوه بر ارائه نمونه هایی در این زمینه، دیده - ایم که زن (و مرد) کافر دمی (یعنی تیره و ادیان

زردشتی، یهودی و مسیحی) در جرگه حیوانات بشمار می رود. بدترازان، وضع زن (و مرد) غیر اهل ذمه (یعنی پیرو ادیان و مذاهب دیگر)، کافر و مشرک است که حتی ارزشی در حد حیوان نیز ندارد و کشتن وی شرعاً جایز و در شرایطی حتی لازم و تکلیف شرعی است.

اینکه میگوئیم زن در حقوق اسلامی و در جامعه اسلامی، در بهترین حالت (در صورت مسلمان بودن)، نصف انسان است، شعار نیست، تهمت و افتراء و توطئه کمونیستها هم نیست. مستندش را در قسمت سوم مقاله، از علامه محقق حلی و " شهید اسلام " (شیخ فضل الله نوری) بدست

داده ایم و در اینجا، به لایحه شورای عالی قضائی استناد می کنیم:

ماده ۵ لایحه قصاص می گوید:

" هرگاه مرد مسلمان عمداً زن مسلمان را بکشد محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن، قبل از قصاص قاتل، نصف دیه را به او بپردازد "

در ماده ۶ می آید:

" هرگاه زن مسلمان عمداً مرد مسلمان را بقتل رساند فقط محکوم به قصاص است و نباید چیزی به او بپردازد "

دو عبارت فوق را ساده تر بیان کنیم: در ماده ۶ مسئله روشن است: اگر زن مسلمان عمداً مرد مسلمان را بکشد، قاتل (زن مسلمان) باید بدون هیچگونه اما، ولی و لیکن " کشته شود. چرا؟ به این دلیل ساده که آن زن مسلمان، یک

انسان کامل یعنی یک مرد مسلمان را بقتل رسانده است. اما اگر مرد مسلمان عمداً زن مسلمان را بکشد (ماده ۵)، در اینجا " فقط " جای خود را با " لیکن " عوض می کند. در این

حالت، قاتل (مرد مسلمان) در صورتی قصاص می شود که " ولی زن " (مقتول) چیزی هم بدهکار شود و به قاتل (مرد مسلمان) باج بدهد یعنی " نصف دیه " (پول خون) قاتل را به خود

او (قبل از کشته شدن) بپردازد. چرا؟ بدلیل اینکه مقتول (زن مسلمان) یک انسان کامل نیست بلکه نصف قاتل (مرد مسلمان) ارزش دارد، و از آنجاکه نمی توان نصف قاتل (مرد مسلمان) را بکشد پس چاره ای نیست که " ولی مقتول " (زن مسلمان)، در صورت اصرار بر به مجازات قاتل، باید نصف دیه مرد مسلمان را به خود او بدهد.

در ماده ۴۶ لایحه قصاص می آید:

" هرگاه مردی زنی را بقتل رساند، ولی دم مخیر است بین قصاص یا پرداخت نصف دیه کامل به قاتل و بین دیه "

زن از قاتل "

در اینجا نیز همان قضیه نصف انسان، که توضیح اش را در مورد ماده ۵ داده ایم، کاملاً صادق است با این تفاوت که در این مورد پیدا - ست که قاتل و مقتول هیچکدام مسلمان نیستند و از این نظر " محکوم به قصاص " مندرج در ماده ۵ به " مخیر است بین ... " تغییر یافته است، ولی در این مورد نیز، که مرد و زن (قاتل

و مقتول هر دو مسلمان باشند، این تفاوت کاملاً بی اهمیت است. در این مورد نیز، که مرد و زن (قاتل

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان، انقلابی دگر باید

مبارزه برای سوسیالیسم یا مبارزه برای مبارزه

پاسخ به يك نامه،
يك نظريه

نوشته زیر از طرف یکی از مبارزین با سابقه که در برهه انداختن کارزار دموکراتیک علیه رژیم شاه نقش موثری داشت، در اختیار سازمان ما و سایر سازمانهای کمونیست و مترقی قرار داده شده است. از آنجا که نکات مطروحه در این نوشته منعکس کننده نظریات بخشی از نیروهای چپ است، ما هم به لحاظ کمک به دامن زدن به مبارزات دموکراتیک و هم نقد این نظریات این بخش از چپ، که از چند جهت با تحلیل های ما متفاوت است، به چاپ و نقد آن اقدام می کنیم.

کسیخته تر و ر حشیانه تر از استبداد پهلوی شده و می رود تا بزودی به وابستگی و اسارتی صد چندان محکمتر از گذشته نسبت به امپریالیسم و سلطه گران جهانی گرفتار گسردد. دلیل این بدبختی چیست؟ یک کلام: تفسیر و پراکندگی نیروهای چپ و مترقی، و نداشتن اتحاد عمل در برابر حاکمیت کنونی که خود ناشی از تحلیل های غلط و برون مرزی است که به انواع حیل دارد بر مردم ما حفته میشود. چپ و نیروهای مترقی که مردم امید خود را به آنها بسته بودند، به بیانهی الهام از تئوری انقلابی، عملاً به جایی رسیده اند که نه تنها خود دچار ضعف و سستی و بی عملی هستند بلکه مانع هر نوع اقدام و حرکت انقلابی مردم و عامل تعزیر مبارزه در جهت رسیدن به هدف های دموکراتیک و ضد امپریالیستی جنبش انقلابی ایران شده اند. اینان در واقع آب به آسیاب دشمن انقلاب، یعنی همین حاکمیت فعلی، میریزند و با طرح کردن شعارها و ارائه دادن تحلیل هایی که به هیچوجه ارتباطی با واقعیات اجتماعی و مسایل حاد جامعهی استبداد زدهی ما ندارد نیروهای انقلابی خلق را عاقل و باطل میگذارند و زمینه را برای اسارت مجدد خلق ایرانی فراهم میکنند.

پرسش من از همهی نیروهای چپ و مترقی ایران اینست: شما به چه می اندیشید؟ به هدفهای عینی و بیواسطهی جنبش انقلابی ایران یا به هدفهای دراز مدت و استراتژیک یک "تیرو"، یک "اردوگاه" یا یک "پروسه" برون مرزی؟ آیا آزادی، حقوق دموکراتیک، استقلال ملی و رهایی از سلطهی امپریالیستی

سازمان وحدت کمونیستی
به نام یک هموطن خواهمندم این نامه را در اولین فرصت در نشریه "رهائی" چاپ کنید تا از سوی شما و در مجموعه جنبش مورد نقد و داوری قرار گیرد.
توضیح اینکه نامه، ضمیمه علاوه به سازمان شما برای سازمانهای زیر نیز فرستاده شده است:
سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (گوموله)
سازمان رزمندگان در راه آزادی طبقه کارگر
سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر
چریکهای فدائی خلق ایران
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)
سازمان اتحاد چپ
راه کارگر
رونوشت نامه جهت اطلاع به سازمان مجاهدین خلق ایران نیز فرستاده شده است.

با احترام
۵۹ / ۱۰ / ۴

جنبش انقلابی ایران که با همکاری و وحدت بی سابقهی همهی قشرها و گروههای اجتماعی توانست دیو استبداد وابستهی پهلوی را از پا در آورد به سرنوشت مصیبت باری دچار شده است. نه تنها ساده تریبند و پیش پا افتاده ترین هدفهای ضد استبدادی و ضد امپریالیستی این جنبش تحقق نیافتند بلکه همه چیز حاکی از آنست که میهن ما هم اکنون دچار استبدادی صدمبار شدیدتر، لگام

اقتصادی امپریالیسم و فراهم کردن زمینهای اجتماعی برای یک رشد سالم و متعادل اجتماعی در جهت هر چه شکوفاتر شدن نیروهای تولیدی در جامعه ما برای شما مطرح است یا فدا کردن انقلاب ایران در راه آرمانهای بیکی که رسالت تحقق آنها در جامعه بشری بعهدهای مجموعه حرکت تاریخی بشریت مترقی است (= پرولتاریای آگاه همه کشورهای) در برابر نظام سرمایه داری است ؟ چه چیزی برای شما اهمیت دارد : ایران و ملت زجر کشیده ، ستم دیده و شهید داده ای ایران ، یا کندوکاو و بیمارگونه در مقولات و ایده هایی که بنام تئوری انقلابی عملا تبدیل به زنجیر محکمی بر دست و پای شما و نتیجتا بر دست و پای جنبش انقلابی خلق ما شده است ؟ اگر شما در تفکراتان صادق آید ، اگر تشریح را فقط راهنمای عمل انقلابی میدانید ، اگر بزرگان جنبش انقلابی پرولتاریا را آموزگارانی میدانید که گفته ها و نوشته های آنان باید الهام بخش عمل شما باشد چرا از تجارب انقلابی جنبش عمومی پرولتاریا در تازیخ جدید بشریت و از گفته ها و نوشته های آموزگاران این جنبش فقط در جهاتی استفاده میکنید که نتیجه عملی آن تعطیل مبارزه در کشور ماست و نه در جهاتی که به ارتقاء حرکت انقلابی مردمی که از بیداد حاکمیت ضد انقلابی کنونی به جان آمده اند بینجامد ؟ انگلس ، این آموزگار پرولتاریای

جهانی مینویسد :
"بدترین حالتی که برای یک رهبر انقلابی پیش می آید اینست که :

... او ناکزیر باشد در دورانی دولت را بعهده بگیرد که هنوز جنبش به پختگی لازم برای حکومت طبقاتی که روی نماینده آنست نرسیده باشد و زمینه برای انجام اقداماتی که سلطه آن طبقه طلب میکند آماده نباشد . آنچه چنین رهبری میتواند انجام دهد وابسته به آنست که تخاص طبقات مختلف تا چه حد پیشرفته باشد . همچنین وابسته به میزان رشد شرایط زیست مادی و مناسبات تولیدی و مبادله ای است که این خود تعیین کننده درجه توسعه ای تضادهای طبقاتی در هر لحظه معین تاریخی است ؛ و آنچه چنین رهبری باید انجام دهد و آنچه حزبش از او میخواهد نه وابسته به میزان رشد مبارزه طبقاتی و شرایط آن است بلکه وابسته به اندیشه های است که وی تعلیم داده و وابسته به خواسته های بی است که خود او تاکنون طرح کرده ، و این ها خود ناشی از موقعیت لحظه ای طبقات اجتماعی در مقابل یکدیگر و موقعیت لحظه ای و کما بیش تصادفی مناسبات تولیدی و مبادله ای نیست بلکه وابسته به درک کم و بیش رهبر از نتایج عام توسعه اجتماعی و سیاسی است . او به ناچار خود را در شرایط دشوار و لاینحلی می یابد . آنچه میتواند انجام دهد مخالف با مجموعه اصول و رفتار گذشته ای او تا آن زمان و مخالف منافع

بلاواسطه ی حزب اوست ، و آنچه او باید انجام دهد امکان اجرایی ندارد . او ، در یک کلام ، نمیتواند نماینده ی حزبش و طبقه اش باشد بلکه طبقه های را نمایندگی میکند که جنبش درست برای حکومت آن طبقه پخته و آماده است . او بخاطر منافع جنبش باید مجری منافع طبقه ای باشد که با او بیگانه است ، و با جمله بردازی و لفاظی و وعده و وعید چنین وانمود سازد که منافع آن طبقه ی بیگانه منافع طبقه ی خودی است . آن کس که در چنین وضع نادرستی قرار گیرد از میان رفتنی و غیر قابل نجات است . ما فقط به مواضعی که نمایندگان پرولتاریا در آخرین دولت موقت فرانسه اتخاذ کردند اشاره نمیکنیم اگر چه آنان فقط یک مرحله ی ابتدایی از رشد پرولتاریا را نمایندگی میکردند . کسیکه پس از تجربیات دولت فوریه (۱۸۴۸) - از دو-لت های موقت نجیب خودمان در آلمان و هم چنین از نمایندگان امپراطوری در گذریم- هنوز روی مواضع رسمی حساب میکند یا باید بیش از حد کوتاه نظر باشد یا اینکه حداکثر فقط در حرف به حزب انقلابی افراطی تطبیق داشته باشد . " (انگلس ، جنگهای دهفانی در آلمان انتشار کار ، تهران ، صفحات ۸۲ و ۸۴)

اصطلاحاتی بر اساس ترجمه ی فرانسوی : ادیسون سویال ، پاریس ، ۱۹۵۱)
با توجه به سخن انگلس ، که لابد برای شما اگر نه یک آیه ، دست کم یک راهنم بود میتواند باشد ، بمن بگوئید : آیا شما واقعا خود را آماده ی بدست گرفتن قدرت به نمایندگی از پرولتاریای ایران میدانید ؟ آیا تصور میکنید که این طبقه فعلا تا آن حد پیشرفته و توسعه یافته است که شما بتوانید به نمایندگی از او سوسیالیسم را در این کشور مستقر کنید ؟ اگر چنین است ، پس این تفریق و پراکندگی در جنبش چپ ، که علی الاصول باید نماینده ی فکری رشد کمی و کیفی پرولتاریا باشد ، از چیست ؟ از چیست که در بسیاری از موارد فریاد حق طلبی کارگران ، آنهم برای رسیدن به حداقل خواسته های انسانی بدست گروه های بسیج شده ای از همین کارگران و زحمتکشان سرکوب میشود ؟ و اگر چنین نیست پس چرا مجموعه ی حرکات نیروهای چپ و مترقی ایران در جهت ارتقاء سطح مبارزه برای رسیدن به هدفهای عام جنبش نیست ؟ آیا شما

آنچه را چپ باید انجام بدهد با آنچه را که میتواند با توجه به منافع مجموعه ی جنبش دموکراتیک و مترقی ایران انجام شود اشتباه نگرفته اید ؟ و در نتیجه به دنبال این اشتباه خود را در موقعیتی قرار نداده اید که بقول انگلس سرانجام حتمی آن نابودی غیر قابل اجتناب است ؟ مگر انگلس نمیکوید که آنچه رهبر انقلابی باید انجام دهد "وابسته به اندیشه های است که وی تعلیم داده و وابسته به خواسته های است که خود او تاکنون مطرح کرده " ؟ آیا شما و همه ی نیروهای مترقی

اول راه نجات همه‌ی نیروهای مترقی ایران از نابودی احتمالی مسئولیت تبلیغ آپسن وحدت و کوشش موثر و عملی در راه ایجاد آن به عهده‌ی همه‌ی کسانی است که مدعی دفاع از منافع خلق و آرمانهای دموکراتیک و ضد امپریالیستی جنبش انقلابی ایران اند. همه‌ی شما در پیشگاه خلق ایران و تاریخ آینده‌ی ایران مسئول هستید. اگر این لیاقت و جرات در شما نباشد که دست از تحلیل‌های کمراه‌کننده بر دارید و به واقعیات جامعه‌ی خودتان و به توان انفجاری خلقی که دیوانه‌وار عاشق آزادی استقلال و حقوق اولیه‌ی بشری است توجه کنید و همه‌ی نیروهای مردم را در مسیر این هدفها سازمان بدهید، دیگران یا دروغ و نیرنگ این کار را خواهند کرد. در آنصورت بدانید که سرنوشت محتوم شما چنانکه انگلس گفته نابودی اجتناب‌ناپذیر است و تاریخ با سیرجستی و قنوت دربارهی شما عمل خواهد کرد.

۵۹/۱۰/۲

ایران یا دقتان رفته که در برابر رژیم استبداد وابسته‌ی پهلوی چه اندیشه‌ها پستی را تبلیغ و چه خواسته‌هایی را طرح میکردید؟ مگر شما نبودید که از آزادی و استقلال صحبت می کردید، و از بی عدالتی، بی قانونی، شکنجه، خودسری، خودکامگی و فقدان امنیت شغلی، اجتماعی، سیاسی و قضایی مینالیدید؟ مگر مردم ایران به کرد همین خواسته‌ها و شعارها بسج نشدند؟ پس چرا امروزه به دنبسال تحلیلی از مبارزه‌ی ضد امپریالیستی، که پر واضح است از قوطی کدام قطار جهانی درآمده است، همه چیز را فدای اسطوره‌ای میکنید که ذره‌ای حقیقت در آن نیست و دیدنشان خود و خلق ستمدیده‌ی ایران را دارید دست و پا بسته اسیر سلاخان شناخته شده و بیرحم تاریخ می کنید؟

اگر برای شناخت ماهیت انحصارگران متکی به الوهیت‌نیازی به مراجعه به تاریخ خودمان نمی بینید تا درجه‌ی سببیت و بیدادگری ضد بشری آنان در برخورد با جنبشهای حق طلبانه‌ی خلقها بر شما معلوم شود دست‌کم اینقدر صداقت در شما هست که احوال این گروه را با مطالعه‌ی احوال همپالکی‌های مسیحیشان در آثار همین انگلس که خود را پیرو او میدانید بخوانید؟ مگر همین جماعت و متحدان اشرافی اینان نبودند که رهبران جنبشهای خلقی و دهقانان اروپا را زنده زنده کباب میکردند و دهقانان پیرو آنان را وادار به خوردن گوشت کباب شده‌ی رهبرانشان؟ مگر ذات‌نایافته از هستی بخش، میتواند که شود هستی بخش؟

در این لحظات حساس از تاریخ میهن ما که تاخت و تاز وحشیانه‌ی انحصارگران حاکم بسه حقوق و آزادی‌های شهروندان دیگر کمتر امید ی به بازگشت حق حاکمیت مردم باقی گذاشته است در این لحظات که هجوم تجاوزگران بیگانه بسه بخش زرخیزی از میهن ما، و بیخانمانی و آوارگی بیش از یک میلیون ایرانی، و نابودی بخش عظیمی از صنایع اساسی ما که منبع درآمدکشور بود، و تشدید تورم و بحران اقتصادی همراه با بیکفایتی و عجز آشکار دولتمردان حاکم جان توده‌ها را دارد به لب می‌رساند، درحالی که از سوی دیگر ضد انقلاب به شدت فعال و دست اندر کار بسج نیروهای خویش است، تنها راه نجات کشور و جنبش انقلابی ایران وحدت و یکپارچگی همه‌ی نیروهای مترقی در برابر نظام حاکم برای پاسداری از دستاوردهای به باد رفته‌ی جنبش انقلابی ایران و ارائه‌ی برنامه‌ی واقع بینانه‌ی در جهت بازسازی ملی است. این برنامه باید با الهام از ناراضی عمیق توده‌ها بر محور خواسته‌های دموکراتیک، تثبیت حق حاکمیت مردم و حق تعیین سرنوشت خلقهای ایرانی، احیاء اقتصاد ایران و تضمین استقلال ملی تنظیم شود. هرکس که کمترین مسئولیتی نسبت به آرمانهای مترقی خلقهای ایران و سرنوشت کشور در خود سراغ داشته باشد هماهنگی و اتحاد عمل همه‌ی نیروهای مترقی را حصول چنین برنامه‌ای با همه‌ی وجود خویش حس میکند. این نه تنها راه نجات کشور بلکه در درجه‌ی

هنگامیکه قبل از سرنگونی رژیم شاه در مورد دیدهای مختلف از دموکراسی مطالبی در دفتر "بحران اقتصادی و سیاسی رژیم شاه و نقش نیروهای چپ" عنوان کردیم و برخی از نوشته‌های کانون نویسندگان و سایر محافل ضد دیکتاتوری شاه را مورد نقد قرار دادیم، این ایراد از طرف عده‌ای بما گرفته میشد که عنوان کردن این مطالب ممکن است به مبارزه همسوی علیه دیکتاتوری شاه لطمه وارد آورد. ما در آن زمان تاکید میکردیم که مبارزه علیه دیکتاتوری شاه میتواند با نقطه حرکت و نقطه اختتام های متفاوت باشد و این تفاوتها قابل صرف نظر کردن نیست. ما میگفتیم که مسئله صرفا این نیست که نیروهای دیکتاتوری شاه مخالفند. مسئله مهمتر اینست که چرا مخالفند. هدف آنها چیست. هوادار چه نوع رژیم و مناسباتی هستند و الی آخر. با این همه بنظر میرسید که شورشوق عمومی برای مبارزه با دیکتاتوری مجال زیادی برای دقت بیشتر توده‌های مردم و نیز بخش مهمی از روشن فکران باقی نمیگذاشت. توده‌های میلیونی بسج شدند. رژیم شاه سقوط کرد و چه بهتر، اما رژیم دیگری برپا شد که در خودرأثی و دیکتاتور منشی و دشمنی با آزادی و دموکراسی مصیبت‌های کمتری نیافرید، تا آنجا که بساز مشاهده میکنیم که اکنون هر انسان آزاده‌ای احساس خفقان و نفس‌تنگی میکند و میکوشد که دیوارهای زندان جدیدرا از هم بدرد. و این همانطور که میدانیم احساسی است که همزمان با برپائی رژیم جدید بوجود آمد و همگام با آن رشد کرد. اگر توده‌های مردم ناراضی، از تجربه‌ی

اخیر هنوز چیزی نیاموخته باشند ، تعجب آور نیست ، چون نمیتوان صرفا با عبور از یک تجربه از توده مردم انتظار درک قانونمندی حرکت جامعه طبقاتی را داشت ولی داشتن چنین انتظاری از روشنفکران و بخصوص روشنفکران چپ و مبارزی مانند نویسنده نوشته فوق بیجا نیست . تجربه سرنگونی رژیم شاه و برقراری رژیم جمهوری اسلامی گویا تراز هرتسفلد و نظریه های این امر را نشان داد که روشن نبودن بدیل در ذهنیت بمعنای فقدان بدیل در عینیت

نیست . هنگامی که در ذهن علیه مثلا رژیم شاه مبارزه میشود ، در عین ، در واقع برای چیز دیگری ، برای رژیم دیگری ، مبارزه میشود . روشن نبودن مشخصات این رژیم در ذهن توده های مبارز بمعنای روشن نبودن مشخصات این رژیم در واقع نیست . هنگامیکه صرفا گفته شود که علیه رژیم شاه مبارزه میکنیم ، بدون اینکه بطور ایجابی برای رژیم دیگری نیز مبارزه کنیم در واقع اختیار عرضه بدیل جدید را بدست نیروهای داده ایم که میدانند چه رژیم می خواهند مستقر کنند . در تجربه ای اخیر کل اپوزیسیون بی برنامه ای ایران ، بدلیل مینجمله عدم تشخیص این امر ، عیان اختیار را بدست طرفداران رژیم اسلامی داد . آنها رژیم شاه را نمیخواستند و "حکومت اسلامی" را میخواستند . سایر نیروها در نخواستن رژیم شاه با آنها همصدا شدند و چون بدیل دیگری نداشتند لاجرم حکومت اسلامی را بعنوان جز "مکمل آن در مقابل یافتند .

و از تکرار این وضع ، نه در تجربه ای گذشته و نه در تجارب آینده گریزی نخواهد بود . هرگز گریزی نخواهد بود تا زمانیکه خود بدیلی داشته باشیم . نداشتن بدیل بدون تردید مترادف با خرسواری شدن است . "حسن نیت" ، به تنهایی راه به جایی نخواهد برد . نه عیان کافی است ، نه از خودگذشتگی ، نه حسن نیت . مهمترین همه اینها داشتن چشم انداز است . داشتن بدیل است . بجز این در عالم "ایثار" در عالمی غیر واقعی و بی سرانجام بسر خواهیم برد .

بنابراین ، در عین حال که پیام اصلی نوشته که کاری باید کرد ، درست و بموقع است اما توصیه در مورد چگونگی آن از تحسار قبلی متأثر نشده است . این توصیه ای است که بدون تردید نتیجه ای جز آنکه در گذشته بیبار آورد ، بیبار نخواهد آورد . یعنی حتی در صورت "پیروزی" موجب جایگزینی یک رژیم سرکوبگر با رژیم سرکوبگر دیگری میشود . مسئله دیگر عنوان شده در نوشته ، عدم امکان برقراری سوسیالیسم است . ما نیز معتقد نیستیم که در شرایط حاضر میتوان سوسیالیسم را مستقر ساخت . ما نیز معتقد نیستیم که از هم اکنون میتوان انقلاب سوسیالیستی کرد . بعکس ، ما معتقدیم که این دوران

دوران تدارک انقلاب سوسیالیستی است ، و این نیز ناشی از این اعتقاد است که تنها انقلاب اجتماعی ایران را انقلاب سوسیالیستی میدانیم این امر که این انقلاب اجتماعی ، انقلاب سوسیالیستی ، درجه زمانی وقوع خواهد یافت به عوامل بیشمار بستگی دارد و اساسا بحث آن در این نوشته میسر نیست (برای توضیح بیشتره دفتر "انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی" جوع شود) ، ولی در عین حال ما معتقدیم که قبل از وقوع انقلاب سوسیالیستی ، انقلابهای سیاسی متعددی ممکن است به وقوع بپیوندند که زمینه سازی و شرکت فعال کمونیستها در آن ها مطلقا ضروری است . اما این زمینه سازی و شرکت از این جهت ممتاز است که چشم انداز انقلاب سوسیالیستی را مد نظر دارد . انقلاب بسسه خاطر انقلاب ، دموکراسی بخاطر دموکراسی نیست . بلکه دموکراسی بخاطر رسیدن به سوسیالیسم است . دموکراسی سوسیالیستی . در نوشته فوق با متمایز نکردن انقلابهای سیاسی و سوسیالیستی و با اظهار عدم امکان وقوع انقلاب سوسیالیستی جای دوتایی بازمیماند . یا مبارزه بخاطر "دموکراسی" بدون داشتن بدیل (که قطعا تکرار گذشته است) و یا متکی دانستن بدیل غیر سوسیالیستی - یعنی بدیل لیبرالی . در مورد شق اول سخن گفتیم . در مورد شق دوم نیز باید اضافه کرد که اکسر در جامعه ای مانند ایران در عصر امپریالیسم تصور برقراری دموکراسی بورژوازی را داشته باشیم ، خطائی مرتکب شده ایم که از خطای اول کمتر فاجعه نیست . ما در همان نوشته "بحران اقتصادی و سیاسی ..." نشان داده ایم که چرا در جامعه ای مانند ایران دموکراسی بورژوازی نمیتواند مستقر شود . نحوه انباشت سرمایه ما دیت بورژوازی ، مسئله وابستگی و امپریالیسم این مسئله را اساسا غیرممکن کرده است . سخن بر سر این نیست که ندانیم دموکراسی بورژوازی برای رشد طبقه کارگر و مبارزات آن بهتر از دیکتاتوری است . این یک حکم درست لنینی است و به آن اعتقاد داریم . سخن بر سر اینست که در جامعه ای مانند ایران امکان استقرار دموکراسی بورژوازی نیست . حداکثر شرایطی که میتواند وجود داشته باشد که مجال برای مبارزات طبقه کارگر بدست دهد ، عدم استقرار و تثبیت حاکمیت است . جدال قدرتهای حاکم است که میتواند شرایطی را فراهم آورد که هیچ جناحی حاکمیت مطلق پیدا نکند و طبقه کارگر در جدال دیو واژدها ، روزهای برای تنفس خود بیاید .

بنابراین بطور مشخص باید گفت که تنها آن مبارزه دموکراتیکی ارزش دارد و واقعی است که جهت گیری سوسیالیستی داشته باشد ، مبارزه دموکراتیک بدون جهت گیری مشخص عملا بیفایده لیبرالیسم است و لیبرالیسم نیز در جامعه ما در صورت استقرار فورا به "لیبرال-بیمه در صفحه ۱۹



اعتصابات کارگری در لهستان (۱)

”انقلاب سوسیالیستی“ و پی آمدهای آن

اوجگیری اعتراضات توده ای کارگران علیه
 هشتاد و یک سالگی استقلال، در سطحی که تاکنون در
 اروپای شرقی بی سابقه بوده است، تضمین آن
 جنبش برای کشورهای اروپای شرقی و شوروی، چشم-
 انداز مداخله نظامی شوروی در لهستان، مسئله
 ارتباط آن جنبش کارگری با سوسیالیسم و ادعاهای
 دال بر وجود سوسیالیسم در لهستان و سایر کشورهای
 اروپای شرقی، و اهمیت شناخت جنبش جنبشی برای
 جنبش کمونیستی ایران همگی از مسائلی هستند که
 برخورد ما به بحران (و نه ”بحران“) حاضر در
 لهستان را ضروری میسازد.

در ابتدای باید هر چند مختصر به تاریخ
 اخیر لهستان پرداخته و زمینه های قدرت یابی
 رژیم کنونی و اصول آنچه تحت عنوان ”انقلاب
 سوسیالیستی“ در این کشور از آن یاد میشود (که تنها
 مختص به لهستان نیز نیست) را بررسی کنیم، تا
 بتوانیم پیرایه طرح این تاریخچه، بطور
 اجمالی و در بسیاری موارد گذرا زمینه رشد اقتصادی
 و سیاسیهای مختلف اقتصادی را که به اوضاع کنونی
 در لهستان منجر شده اند مورد بحث قرار دهیم. پس
 از آن مبارزات کارگران و روشنفکران و چگونگی
 شکل گیری این مبارزات خواهیم پرداخت و در پایان
 نتایج و تضمینات این جنبش را بررسی خواهیم کرد.
 در اینجا برای خوانندگانی که بعنوان متوسل
 به اطلاعات شما، روزنامه ”کار“ اکثریت را
 درباره لهستان مطالعه کرده باشند و یا سایر روزنامه های
 که به علت ناسور و تحریف موجود در جنبش
 برداشته اند، بگری از لهستان (و اروپای
 شرقی) و قضاوت بر آن بپردازند، شاید لازم
 آید که مسائل را بطور مختصر در این مقاله
 (رهائی) بیان کنیم تا بتوانیم در جنبش مرسوم
 است مبارزات و جنبش کارگری در لهستان که
 از ما که مبارزه با استالینسم درون جنبش
 سوسیالیستی را وظیفه خود دانسته ایم و حتی المقدور
 علیه جوانب مختلف استالینسم مبارزه کرده و
 خواهیم کرد، بتوان انتظار داشت که تاریخی

سراپا تحریف شده رابه جنبش چهارانه کنیم
 (که این خود جنبش ای دیگر از استالینسم خواهد
 بود). و بهرین ترتیب با تحریف ها نیز
 ارائه واقعیتها است.

”انقلاب سوسیالیستی“

در اوت ۱۹۳۹ قرارداد عدم تجاوز بین شوروی
 و آلمان امضا شد و این در شرایطی بود که
 فاشیسم دولت هیتلری از ۱۹۳۳ بعد تبدیل بخطر
 روزافزون برای جنبش کارگری و مردم اروپا
 میداد. مدتی بعد زامسای این قرارداد، مولوتف
 رئیس شورای کمیسرهای خلق و کمیسر امور خارجی
 شوروی، در یک سخنرانی در شورای عالی شوروی از
 آلمان بدینگونه یاد کرد: ”در موقعیت فعلی
 دولتی است که برای توقف سریع جنگ و برقراری
 صلح تلاش می کند حال آنکه فرانسه و بریتانیا
 که تا دیروز علیه تجاوز شعار میدادند موافق ادامه
 جنگ و مخالف استقرار صلح هستند“، و ادامه داد
 ”همگان میدانند که مسئله احیای لهستان سابق
 مطرح نمیتواند باشد.“ (سخنرانی ۳۱ اکتبر
 ۱۹۳۹، در ”بیاست صلح شوروی: چهار سخنرانی
 از و. مولوتف“، لندن، انتشارات لارنس و سهارت)
 و باین ترتیب بوقسیم لهستان بین آلمان و
 روسیه تزاری بعه گذاشت. این در حالی بود که
 آلمان بدنبال لغای قرارداد با شوروی، در تاریخ
 اول سپتامبر با لهستان از غرب، جنگ دوم
 جهانی را آغاز کرد.

بدنبال این حمله که بعد از هفت هفته منجر به
 شکست لهستان شد، شوروی نیز بفاصله دو هفته از
 شرق به جمهوری لیتوانیا (Lithuania)، لاتویا
 (Latvia) و استونی (Estonia) را در اختیار
 گرفت و در نهایت استالینک آنها پایگاه ایجاد
 کرد. طبق قرارداد، اقلیتهای آلمانی زبان این
 سرزمینها به آلمان فرستاده شدند و سرانجام این
 سه جمهوری در ژوئیه ۱۹۴۰ ضمیمه شوروی شدند.
 مولوتف در همان سخنرانی معتقد بود: ”روابط
 ما با آلمان بطرز ادیکالی بهتر شده است. این

پیشرفت در راستای تقویت روابط دوستانه‌ی ما، کسترش همکاری عملی ما و پشتیبانی سیاسی از آلمان در تلاشهای آن برای صلح صورت گرفت. است... ماهواره یک آلمان قوی را یک شرط ضروری برای صلح طولانی در اروپا دانسته ایم.

ولی آلمان فاشیستی از همکاری عملی و پشتیبانی سیاسی شوروی صرف نظر کرد و در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ قرارداد با استالین را زیر پا گذاشت و به شوروی حمله کرد. با این ترتیب شوروی نیز وارد همکاری با متفقین و جنگ علیه آلمان شد.

مسئله لهستان در مذاکرات مختلف که بین آمریکا و انگلیس و شوروی در کنفرانسهای مختلف در حین جنگ صورت می گرفت، از مسائل مهم بود. بدین ترتیب که از طرفی لهستان در سیستم دفاعی شوروی حلقه‌ی مرکزی را تشکیل میداد و برای شوروی کنترل لهستان یک مسئله‌ی حیاتی بود زیرا که آنرا بصورت راهرویی میدید که همواره برای حمله به شوروی مورد استفاده قرار می گرفت (حمله‌ی ناپلئون و حمله‌ی هیتلر به شوروی). از طرف دیگر غرب هم بسادگی حاضر به از دست دادن لهستان نبود و در آن برای خود منافع می دید. این خود سرمنشأ مسائل مختلف و کشمکش های متفاوت در کنفرانسهای مختلف طی جنگ شد.

موضوعی که کار را برای شوروی مشکل ترمی کرد این بود که نیروهای طرفدار این کشور در لهستان بسیار ضعیف بودند. اولاً تصفیه های دهه‌ی ۱۹۳۰ در احزاب کمونیست شدت به حزب کمونیست لهستان ضربه زده بود، تا جائیکه حزب در تابستان ۱۹۳۸، درست در حالیکه فاشیسم روبه اوج خود بود، منحل شد. امری که برای بسیاری از کمونیستهای لهستانی که در این زمان در زندان بصری بودند، قابل باور نبود. با این ترتیب حزب کمونیست لهستان عملاً دیگر وجود خارجی نداشت. ثانیاً بعد از اشغال لهستان (شرقی) توسط شوروی در ۱۹۳۹ تمام احزاب سیاسی سرکوب شدند. هزاران سوسیالیست دستگیر شدند. در حدود ۱۰۰۰۰۰۰ لهستانی تبعید شدند. بعلاوه ۲۵۰۰۰۰۰ سرباز اسیر شدند. گرچه تبعید شدگان بعد از حمله‌ی آلمان به شوروی آزاد شدند ولی در این فاصله در حدود ۲۰۰۰۰۰۰ نفر از آنها ناپدید شده بودند. این اقدامات با توجه به سابقه‌ی احساسات ضد شوروی لهستانیها (در این باره لنین می گفت: "لهستانیها از روسیه متنفرند، و نه بدون دلیل. ما نمی توانیم قدرت احساسات ملی گرایانه آنها را نادیده بگیریم. انقلاب ما موظف خواهد بود آنها را به نرمی فراوان رفتار کند و حتی اگر لازم باشد، اجازه دهد که از روسیه جدا شوند.") موجب شد که نیروهای طرفدار شوروی در لهستان بسیار ضعیف و بی قدرت باشند.

در این میان آمریکا و انگلستان نیز از "دولت در تبعید لهستان" که بعد از حمله آلمان به لهستان مقرر و در لندن قرار داده بود، حمایت می کردند. این "دولت در تبعید" ائتلافی از محافظه کاران و سوسیال دمکراتهای راست بود که احساسات ناسیونالیستی توده های مردم لهستان تکیه می کرد.

با نزدیک شدن جنگ به پایان خود و اختلافات بین متفقین بر سر لهستان، استالین به فکر ایجاد تبدیلی

در مقابل " دولت در تبعید" افتاد. با ورود کامل نیروهای شوروی به لهستان، به ابتکار استالین، کمیته ای تحت عنوان " کمیته آزادی ملی لهستان" بوجود آمد که در آن کمونیستها و سوسیالیست های چپ دارای نفوذ اصلی بودند و در میان آنها حتی کسانی وجود داشتند که بعد از ۱۹۴۱ زندانها و اردوگاههای کار در شوروی آزاد شده بودند. در ژوئیه ۱۹۴۴ استالین پشتیبانی خود را از این کمیته اعلام کرد. بفاصله یکماه اتفاقی افتاد که کار استالین را آسانتر کرد. در حالیکه ارتش سرخ به سرعت به ورشو نزدیک میشد، در اوت ۱۹۴۴، افسران هوادار " دولت در تبعید" قیام ورشو را علیه آلمانها سازماندهی کردند. ولی ارتش سرخ در آنسوی رود ویستولا در ورشو توسط آلمانها متوقف شد. از طرف دیگر شوروی نیز به هواپیماهای انگلیسی اجازه استفاده از فرودگاههای خود را جهت کمک رسانی به ورشو داد. با این ترتیب قیام ورشو بعد از بیش از دو ماه مقاومت شکست خورد و نازیها ورشو را تقریباً با خاک یکسان کردند. این امر بیش از پیش به احساسات ضد شوروی در لهستان دامن زد.

چند ماه بعد در ژانویه ۱۹۴۵ ارتش شوروی وارد ورشو شد و یکماه بعد در ماه فوریه کنفرانس یالتا با شرکت چرچیل، روزولت و استالین برگزار شد. در این کنفرانس یکبار دیگر لهستان مسئله اصلی کنفرانس را تشکیل میداد. استالین فقط با استقرار دولتی که نسبت به شوروی رفتاری دوستانه داشته باشد توافق داشت. بالاخره در این کنفرانس توافق شد که دولتی که توسط ارتش سرخ در لهستان بر سر کار آورده شده بود شامل افراد مورد حمایت "دولت در تبعید" نیز بشود و سپس انتخابات آزاد را برگزار نماید.

سازش در مورد سایر کشورهای اروپا، قبلاً صورت گرفته بود. چرچیل درباره‌ی گفتگوی اکتبر ۱۹۴۴ خود با استالین می گوید:

"... من گفتم، اجازه دهید راجع به اموردن کشورهای بالکان صحبت کنیم. ارتشهای شاد رومانی و بلغارستان هستند. ما در آنجا دارای منافع، افراد و ما موریتها می هستیم... تا آنجا که به بریتانیا و شوروی مربوط میشود، برای شما چطور است که ۹۰ درصد کنترل بر رومانی در دست شما باشد و ما در یونان ۹۰ درصد از حق را دارا باشیم و یوگسلاوی هم پنجاه - پنجاه؟ در حالیکه این ((برای استالین)) ترجمه میشد، روی کاغذ نوشتیم:

رومانی	
روسیه	۹۰ درصد
دیگران	۱۰ "
یونان	
بریتانیای کبیر	۹۰ "
روسیه	۱۰ "
یوگسلاوی	
۵۰-۵۰	
مجارستان	
۵۰-۵۰	
بلغارستان	
روسیه	۷۵ درصد
دیگران	۲۵ "

... سکوت کونا هی برقرار شد. بعد او مداد آبی خود را برداشت و علامت مثبت بزرگی روی کاغذ زد و بجا داد... (چرچیل، تاریخ جنگ جهانی دوم جلد ۴)

ولی بعد از زکشت چرچیل و روزولت، معلوم شد که استالین قصد اجرای قرار مذکور را ندارد و اصرار دارد که بحث درباره دولت لهستان را به "اشخاصی که نظر دوستانه شان نسبت به اتحاد شوروی را در عمل نشان داده اند و ما یلند ما دقانه و صمیمانه، با اتحاد شوروی همکاری کنند" محدود کند (مکاتبات استالین با چرچیل، جلد ۱). این موجب اعتراض چرچیل و روزولت شد، ولی استالین حاضر به عقب نشینی نبود و در پیامی بتاريخ ۲۴ آوریل خطاب به چرچیل و ترومن (که بعد از مرگ روزولت جانشین وی شده بود) متذکر شد:

"اوضاع دیگری که باید مد نظر قرار گیرد، اینست که لهستان دارای مرز مشترک با شوروی است، که در مورد بریتانیا و آمریکا چنین نمیتوان گفت... مشهود است که شما موافق نیستید که اتحاد شوروی درخواست خود مبنی بر وجود یک دولت دوست در لهستان، محقق است، که اتحاد شوروی نمیتواند با وجود یک دولت متخاصم در لهستان موافقت کند... من نمیدانم که آیا در یونان یک دولت واقعاً نماینده‌ی مردم مستقر شده است یا خیر، و این که دولت بلژیک واقعاً دمکراتیک است یا خیر. اتحاد شوروی به هنگام تشکیل این دولتها مورد مشورت واقع نشد. اتحاد شوروی نیز مدعی حق مداخله در این مسائل نشد، زیرا از میزان اهمیت بلژیک و یونان برای امنیت بریتانیا و کسب مطلع است. نمی‌فهمم چرا در بحث درباره‌ی لهستان هیچ کوششی برای در نظر گرفتن منافع اتحاد شوروی نیز از نقطه نظر امنیتی انجام نمیشود." (مکاتبات استالین با چرچیل جلد ۲) - تا کیداز ما است.

با این ترتیب قابل توجه است که استالین چگونه به گذشت خود در مورد یونان و بلژیک (که در هر دوی آنها نیروهای مقاومت شدیداً سرکوب شدند فقط در یونان نیروهای انگلیسی بسیار کشتار بیش از ۱۳ هزار کمونیست قیام آنها را سرکوب کردند) اشاره میکند تا در لهستان امتیاز لازم را بگیرد. در ضمن این کشمکشهای دیپلماتیک برای کسب آزادی عمل که چرچیل در مورد یونان بدست آورده بود، به ارتش شوروی و نیروهای انتظامی دستور داده شد که نابودی فعالیت کلیدی بخشهای مقاومت ضد نازی را، که غیر کمونیست بودند، در دستور کار خود قرار دهند. برای این امر روشهای مختلف بکار گرفته شد. از جمله این روشها این بود که رهبران اصلی سیاسی و نظامی مقاومت توسط مقامات نظامی شوروی به گفتگوهای دوسانه دعوت شدند و حتی سلامت و امنیت آنها تضمین شد. وقتی آنها به محل ملاقات رسیدند همگی دستگیر و به زندانهای مسکو منتقل شدند. چند ماه بعد دادگاه نظامی شوروی آنها را به جرم ایباری علیه ارتش شوروی به ۱۰ سال زندان محکوم کرد. رهبران محلی مقاومت نیز دستگیر

و بدون محاکمه اعدام شدند.

بهر ترتیب با عدم وجود یک حزب منسجم طبقه‌ی کارگر (همانطور که قبلاً ذکر شد حزب کمونیست لهستان در تصفیه‌های استالینی شدیداً لطمه دید. بهنگام انحلال آن در سال ۱۹۳۸، تمام کمونیستهای لهستانی مقیم شوروی دستگیر و تیر باران شدند. اولین قربانی این جنایت آدلف وارسکی، پیش‌گوت ۷۱ ساله‌ی جنبش کارگری، دوست‌لنین و روزا لوکزامبورگ بود که چند سال بود فعالیت سیاسی را بکنار گذاشته بود). در لهستان، در مقایسه با احزابی مثل احزاب کمونیست یوگسلاوی و مجارستان و رومانی که مجموعاً بیش از ۷ میلیون عضو داشتند و قدرت سیاسی به سهولت بیشتری در دسترسان قرار داشت، عملاً طبقه‌ی کارگر لهستان در تسخیر قدرت سیاسی شرکت نداشت. حتی متعذرین کنونی رژیمهای اروپای شرقی، مثل فداثیان خلق (اکثریت) بناچار بطور گذرا از کنار این مسأله عبور میکنند و مثلاً کار اکثریت شماره‌ی ۸۷ در حالی که در طول مقاله فقط اشاره به "رها پی لهستان از بوغ فاشیسم" توسط "نیروهای ارتش خلقی لهستان" و ارتش سرخ" کرده است، ناگهان مینویسد: "بعد از انقلاب (۱۹۴۵) لهستان... حال این انقلاب (که طبعاً می‌باید سوسیالیستی بوده باشد) چگونه صورت گرفته است، طبقه‌ی کارگر توسط کدام تشکلهای سازمانهای خود در تسخیر قدرت شرکت کرده است مسایلی هستند که هیچ کجا پاسخ داده نشده اند. تمام واقعیتهای در فوق یاد شده حاکی از این هستند که آنچه را در لهستان اتفاق افتاد بهیچوجه حتی آغاز یک انقلاب سوسیالیستی (که بناچار می‌باید توسط پرولتاریای آگاه به منافع تاریخی خویش انجام پذیرد) نمیتوان نامید، مگر اینکه اینکار توسط ارتش کشورهای دیگر قابل انجام باشد! که گویی در منطق گرایشاتی که شوروی و اروپای شرقی را بنوعی سوسیالیستی (و یا در حالت دیگر این تعریف، دولت کارگری!) میدانند و یا آنها را در زمان استالین سوسیالیستی میدانستند، چنین امری (یعنی برقراری دولت سوسیالیستی بدون شرکت پرولتاریا) امکان پذیر است.

بهررو "انقلاب" در لهستان بدینگونه انجام گرفت. لیکن، گرچه بقدرت رسیدن با مصلاح حزب کمونیست و یا آنچه که بعدها "حزب متحد کارگران لهستان" نام گرفت، فقط توسط ارتش شوروی ممکن گردید، ولی این بخودی خود توضیحی کافی برای در قدرت ماندن رژیم با مصلاح سوسیالیستی در لهستان نیست. زیرا مسلماً بدون پشتیبانی بخش قابل توجهی از مردم این رژیم نمیتوانست قدرت را تحکیم و تداوم بخشد.

وضعیت اقتصادی

بعد از کسب قدرت، رژیم جدید دست به اقدامات مختلف اجتماعی زد که در بهبود اوضاع زندگی مردم موثر بود. باید در نظر داشت که در آن دوران لهستان کشوری بود عقب مانده با

بیکاری در شهرها و جمعیت فراوان در روستاها . رژیم جدید برای بقدرت رسیدن اقداماتی از قبیل اصلاحات ارضی و ملی کردن صنایع را در دستور کار خود قرار داد و باین ترتیب موفق به جلب حمایت توده‌ی قابل توجهی از مردم شد . اقدام به صنعتی کردن وسیعتر کشور، راه برای ایجاد اشتغال، رشد اقتصادی و بالا رفتن سطح زندگی کشور . باین ترتیب طی سالهای ۱۹۴۵ تا اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ لهستان سیر گذار از یک کشور بالنسبه عقب مانده به یک کشور صنعتی را می پیمود . این روند باعث بهبود واقعی در اوضاع مادی، اجتماعی و فرهنگی توده‌ی مردم در شهر و روستا شد . بدین ترتیب بسیاری از مشکلات گذشته مثل بیکاری، پر جمعیت بودن روستاها و غیره بر طرف شد و لهستان رشد سریع اقتصادی را در پیش گرفت . ولی سیستم تولیدی - اجتماعی (که تحلیل دربارهی آنرا همچنانکه قبلا نیز اشاره شده است ، به بحثی دقیق و همه جانبه تر موقوف کرده ایم) دیگری رسالتی بیش از این، یعنی صنعتی کردن کشور (و بالتبع پیشرفتهای ناشی از آن) نداشت . روندی که در دهه‌ی ۱۹۶۰ بتدریج آغاز شد، آن روندیست که اوضاع کنونی لهستان در آن ریشه دارد .

بحران ۱۹۷۰

سیاست برنامه ریزی از بالا (بدون هرگونه شرکت طبقه‌ی کارگر چه در برنامه ریزی تولید و چه توزیع) در دهه‌ی ۱۹۶۰ ادامه یافت و تا ۱۹۷۰ کار بجایی رسیده بود که اقتصاد لهستان در آستانه‌ی ورشکستگی بود . انبوهی از کالاهای مختلف بی مصرف و غیر قابل فروش از کارخانه‌ها به انبارها منتقل میشدند . در نیمه‌ی دوم سال ۱۹۷۰ ارزش کل موجودی اینگونه کالاها به رقم عظیم ۵۰۰ میلیارد زلوتی (هر ۱ دلار معادل بیش از ۳۰ زلوتی است) یعنی برابر نیمه‌ی از درآمد ناخالص ملی آن سال رسیده بود . از طرف دیگر این برنامه ریزی دارای ایرادات دیگری نیز بود . کورون و مازولوسکی، دو سوسیالیست لهستانی که اکنون در رهبری جنبش کارگری - روشنفکری قرار دارند در "نامه‌ی سرکشاده به حزب" خود در سال ۱۹۶۵ مینویسد :

"برنامه‌ی سرمایه‌گذاری (ارائه شده از جانب دولت) بمعنای افزایش میزان سرمایه‌گذاری به معادل ۲۰ درصد از (کل) درآمد ملی است ... ما به تجربه میدانیم که تحقق این برنامه‌ی سرمایه‌گذاری، سرمایه‌گذاریهایی به مراتب بیش از میزان پیش بینی شده را ایجاب خواهد کرد . این بدین معناست که باید دستمزدها ا حداقل لازم اجتماعی پائین تر برده شود تا "مانع تورم" پشت سر گذاشته شود ."

مسئله این بیان از نظر بسیاری اغراق آمیز و خصمانه تلقی میشود . ولی قابل توجه است که در فوریه‌ی ۱۹۷۱ دفتر سیاسی حزب اذعان

کرد که :

"باید کاملا بوضوح بیان شود که طی سالهای ۷۰-۱۹۶۶ لهستان دارای پائین ترین آهنگ افزایش حقوق واقعی در میان تمام کشورهای کومکون بود ... حقوق واقعی گروههایی از کارگران حتی نزول کرد ."

(روزنامه‌ی تریبونا لودو، ۱۵ فوریه ۱۹۷۱)

با این ترتیب بود که در حقیقت لهستان وارد اولین بحران جدی خود شد . البته در سال ۱۹۵۶ نیز شورشهای توده‌ای علیه حکومت رخ داده بود که منجر به زوی کار آمدن گومولکا (شما بنده‌ی لهستان در کنفرانس موسس کمینفرم در سال ۱۹۴۷ که در سال ۱۹۴۸ مغضوب واقع شد و از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۶ را در زندان بسر برد) شد . رژیم حاکم در سال ۱۹۵۶ از نظر اجتماعی و اقتصادی توان آنرا داشت که بسادگی ناراضیاتی را ریشه کن سازد و چنین کرد . ولی مساله در آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰ بسیار جدیتر از این بود . جنبش توده‌ای سال ۱۹۷۰ بدنبال افزایش قیمت مایحتاج غذایی آغاز شد و در ادامه‌ی خود دارای خواسته‌های مختلف سیاسی شد (وقایع ۱۹۷۰ و ۱۹۷۶ را بعدا بررسی خواهیم کرد) و چنان وسعتی یافت که کمیته‌ی مرکزی حزب در دسامبر ۱۹۷۰ گومولکا را از کار برکنار کرد و ادوارد گیرک را بجای وی منصوب نمود . مساله‌ی مهم و بسیار قابل توجه در اینجا اینست که گومولکا در حقیقت بخاطر اقدام به اجرای یک رشته اصلاحات اقتصادی (که برنامه‌ی اقتصادی جناح گیرک بود) جنبش را دامن زده بود و گیرک در حقیقت در حالتی بقدرت رسیده بود که می باید مخالف برنامه‌ی جناح خود عمل میکرد .

در این شرایط، همچنانکه گفته شد از طرفی ترتیبات بنیادی نظام صنعتی مولد هرج و مرج اقتصادی بود . از طرف دیگر کشاورزی با مشکلات مختلف روبرو بود . اولاً بخش خصوصی در کشاورزی غالب بود (با مالکیت حدود ۸۰ درصد از زمین ها) ، ثانیاً تقسیمات کوچک زمین (در سال ۱۹۷۰ ، ۳۰ درصد زمینهای کشاورزی کمتر از ۳ هکتار را تشکیل میدادند) باعث اتلاف منابع کشاورزی میشد زیرا روشهای پیشرفته و مکانیزه کشاورزی قابل اجرا بر روی چنین تقسیمات کوچکی نبودند .

به این ترتیب اولاً در زمینه‌ی صنعت ، حزب به رهبری گیرک قادر به اجرای برنامه‌ی خود نبود و ثانیاً در زمینه‌ی کشاورزی نیز هرگونه تلاش برای اشتراکی کردن زمینها میتواند منجر به شورشهای دهقانی و بحران غذایی در شهرها شود بدون اینکه تولید کشاورزی در کوتاه مدت بالا برود .

بنابراین هیات حاکمه‌ی لهستان به تقلید از سیاست جدید شوروی در آن سالها که شروع به دریافت اعتبار از غرب و گسترش روابط تجاری غرب و شرق کرده بود، بغرب روی آورد . در این دوران، سرمایه‌گذاری با استفاده از اعتبار خارجی در لهستان شروع شد . بطور خلاصه

روند برنامه ریزی شده عبارت بود از: واردات وسایل تولید مدرن برای بخشهای بزرگسای از اقتصاد، تولید زیاد، صادرات مغرب و بیابان پرداخت وام، دریافت وام جدید، رشد اقتصادی. ضمن اینکه، تدریجاً اصلاحاتی در موسسات مختلف، بخصوص بخشهای صادراتی انجام میشود، و از افزایش حقوق واقعی کارگران برای بالا بردن بارآوری کار و اجرای روشهایی از قبیل قطعه کاری (*). روزگاری و پادشاهی مختلف استفاده میکردید. این سیاستی بود که در صنعت در پیش گرفته شد. در کشاورزی نیز در مارس ۱۹۷۱ عرضه علوفه به کشاورزان افزایش یافت و دولت برای خرید گوشت، روغن حیوانی و شیر قیمت بیشتری پرداخت. در ضمن در آوریل همان سال فروش اجباری کالا به دولت لغو گردید، مالکیت کامل بیش از یک میلیون دهقان بر زمینها تثبیت شد، خدمات کامل بهداشتی برای خانواده های دهقانان بطور خصوصی فراهم شد و تغییرات اساسی در مالیات زمین قبول داده شد. همچنین مقرر شد که دهقانان بپیر در مقابل دریافت حقوق بازنشستگی، زمینهاشان را به صندوق دولتی انتقال دهند که این صندوق حق داشت آنها را علاوه بر مزارع اشتراکی در اختیار بارآورترین کشاورزان خصوصی نیز قرار دهد.

به این ترتیب با اجرای این برنامه ها، اقتصاد لهستان دارای جهت گیری کاملاً نوین شد. نگاهی به آمار دولتی در مورد میانگین رشد تولید کالاهای مصرفی نسبت به کالاهای تولیدی بخوبی این امر را نشان میدهد: این رقم برای سالهای ۱۹۶۱-۶۵، ۶۷/۳ درصد؛ برای ۷۰-۱۹۶۶، ۷۰/۲ درصد؛ و برای ۴-۱۹۷۱، ۹۵/۳ درصد است. از طرف دیگر آمار دولتی مربوط به افزایش درآمد واقعی حاکی از این امر هستند که سر تا سر دهی ۱۹۶۰، حقوق واقعی ۲۰ درصد افزایش یافت، در حالیکه همین رقم فقط در سال اول دهه ۱۹۷۰، ۴۰ درصد بود. بنابراین طی ۵ سال اول دهه ۱۹۷۰ هم اقتصاد لهستان و هم سطح زندگی کارگران بسیار بالا رفت. این پیشرفتهای اقتصادی چگونه حاصل شد؟

در اجرای برنامه های که بطور خلاصه در فوق یاد شد، لهستان با وامهای کم بهره شروع به واردات صنایع از غرب کرد. و البته واردات صنایع بسیار مقرون بصرفه بود زیرا ایجاد کارخانه های مشابه در خود لهستان چهارنظر مدت زمان و چه مخارج قابل مقایسه با کارخانه های وارداتی نبودند. بعنوان مثال ایجاد دو سردخانه ای ساخت آمریکا، یکسال بطول انجامید، حال آنکه پروژه های مشابه لهستانی بین ۲ سال الی ۳۲ ماه بطول می انجامیدند.

در سال ۱۹۷۶، ۴۳ درصد از وسایل تولیدی صنعتی را وسایلی تشکیل میدادند که در ظرف ۵ سال قبل از آن وارد شده بود. باین ترتیب تکنولوژی پیشرفته امکان افزایش صادرات را بالا میبرد و از طرف دیگر دوره های سرمایه گذاری را کوتاه تر میکرد. اقتصاد لهستان بدین منوال در اوایل

دهه ۷۰ وارد یک دوران شکوفایی کاملاً غیرمنتظره شد و در سالهای ۱۹۷۳-۱۹۷۱ که شکوفاترین دوران اقتصادی در غرب (در ۲۰ سال قبل از آن بود، به اوج آن رسید. در این سالها مطابق معمول آنچه انجام نمیشد برنامه های ۵ ساله بود. میزان سرمایه گذاری بین ۱۹۷۱-۱۹۷۵ تقریباً دو برابر هدف برنامه بود. در حالیکه هدف برنامه برای افزایش تجارت خارجی ۵۵ درصد قرار داده شده بود، این مقدار در مجموع ۵۰ سال بیش از ۲۵۰ درصد افزایش یافت. واردات از غرب در سال ۱۹۷۱ بمیزان ۵۰ درصد و در سال ۱۹۷۲ ۸۰ درصد افزایش یافت.

ولی خرید سریع مواد اولیه، استفاده از کلیه کارگران ماهر، قروض سنگین از بانکها در سطح جهانی باعث بالا رفتن قیمت کالاهای و نرخ بهره در سال ۱۹۷۳ شد و با سه برابر شدن قیمت نفت اوپک، شکوفایی جای خود را به بزرگترین رکود طی ۳۵ سال داد. در نتیجه سرمایه گذاریها و درصد اشتغال نزول کرد، بازار محدود شد و تورم در سطح بالایی باقی ماند.

برای لهستان این بمعنای بالا رفتن قیمت مواد اولیه و قطعات پیش ساخته صنعتی بود. فشار افزایش قیمت وقتی بیشتر شد که شوری نیز قیمت نفت خود را تدریجاً بالا برد. بحدی که تا ۱۹۷۵ قیمت آن ۱۳۰ درصد افزایش یافت. این عوامل باعث کسری موازنه های پرداختها بمبلغ ۷،۱۹۸ میلیون زلوتی در سال ۱۹۷۴ گردید.

علاوه بر این مقدار کسری موازنه های پرداختها، موعد پرداخت بسیاری از وامهای لهستان به غرب در حال فرا رسیدن بود. در حقیقت یک علت مهم برای کسری موازنه های پرداختها این بود که در سال ۱۹۷۴، ۱۲ درصد از صادرات لهستان بجای ایجاد موازنه با واردات صرف پرداخت وامها میشود. این رقم در سال ۱۹۷۵ به ۲۵ درصد رسیده بود. علاوه بر این تورم در غرب باعث افزایش قیمت واردات نیز بود که این خود بر میزان پرداختهای لهستان میافزود. در مقابل این انتظار که افزایش تورم در غرب موجب رقابت انگیزتر شدن کالاهای لهستانی بشود، و از این طریق تغییر قابل توجهی در صادرات بدهد، برآورده نشد.

علت این امر یکی از ایرادات اساسی اقتصاد لهستان (و در حقیقت سایر رژیمهای اروپای شرقی) و یکی از وجوه مشخصه آنست و در هر تحلیل اساسی از نظام تولیدی میبایست در نظر گرفته شود. این وجه مشخصه، تولید بی مصرف است که در بالا بیان اشاره شد. در واقع هم مواد خام و هم ظرفیت صنعتی در این مورد بهدر میروند. بعنوان مثال مطابق آمار دهه ۶۰ در صنعت الکترومکانیک ۵۸ درصد ظرفیت آن بکار گرفته میشود، در حالیکه استفاد از ظرفیت کامل فقط در این صنعت میتوانست درآمد ملی را بمیزان قابل توجهی بالا ببرد. جنبه دوم این موضوع مسأله تولید کالاهای بی مصرف است که بسیار گسترده است. مثلاً ارزش کالاهای تولید شده بی مصرف صنعتی فقط در سال

۱۹۷۴ بر ۱۱/۲۲۱ میلیون زلوتی بالغ میشد. بر این مبنی اقتصاد لهستان یکبار دیگر در سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ وارد بحران شد و یکبار دیگر افزایش قیمت ما یحتاج غذایی توسط دولت باعث اعتصابات وسیع کارگری برای خواستههای اقتصادی و سیاسی گردید.

براین اساس، کسری موازنه‌ی پرداختها در برنامه‌ی ۵ ساله‌ی ۱۹۸۰-۱۹۷۶ قابل اغماض نبود و به این خاطر برنامه‌ریزان رژیم بر کاهش واردات بمیزان کمتر از صادرات تاکید کردند. ولی جهت‌گیری اقتصاد لهستان در رابطه با صادرات به بازارهای غرب عملاً امکان‌ناپذیر برای چنین تصمیمی را از این برنامه‌ریزان سلب میکرد، زیرا افزایش صادرات (که در برنامه ۱۵/۵ درصد پیش‌بینی شده بود و واردات ۹/۴ درصد) نه در کنترل ایشان بلکه منوط به قاننون عرضه و تقاضا در بازارهای غرب میشد. لازمی تکمیل پروژه‌های ناتمام باقیمانده از برنامه‌ی قبل خرید مواد و قطعات از خارج بود. و به این ترتیب بود که واردات در ۳ ماه اول ۱۹۷۶ ۱۹ درصد افزایش یافت. از طرف دیگر روشن است که تکیه به صادرات برای بازپرداخت وامها و تامین واردات، عملکرد اقتصاد لهستان را بیش از پیش وابسته به نوسانات اقتصادی غرب میکرد.

زمینه‌های اقتصادی بحران کنونی

مجموعه‌ی عواملی از قبیل قرار داد با آمریکا در سال ۱۹۷۵ برای خرید غلات بمدت ۵ سال با پرداخت به ارز (این قرارداد اجباری ناشی از عدم توانایی شوروی در تحویل غلات به لهستان بود که منجر به تحریم دوماه‌ه‌ی لهستان از جانب آمریکا شد). تکمیل پروژه‌های ناتمام و پروژه‌های جدید و مرتبط ساختن صادرات با بازپرداخت وامها و غیره، همراه با رکود مجدد اقتصادی در غرب، سبب شد که لهستان کمابیش همان سیر اقتصادی را ادامه دهد. بنابراین یکبار دیگر با نزدیک شدن موعد بازپرداخت وامها و رکود اقتصادی در غرب در سال ۱۹۸۰ لهستان با بحران اقتصادی دیگری مواجه شد. البته در تشدید این بحران جدید عواملی فرعی نیز نقش داشته‌اند. اولاً زهنگام اوچگیری بحران اخیر (آخر بهار ۱۳۵۹) و کوشش دولت برای افزایش رسمی قیمت مواد غذایی (برای سومین بار در دهه‌ی اخیر) که منجر به موج اعتصابات و مبارزات کارگری شد، و ام لهستان به کشورهای خارجی به میزان ۲۴ میلیارد دلار افزایش یافته است (البته برخی منابع آنرا ۲۸ میلیارد دلار ذکر کرده‌اند) ولی رقم ۲۴ میلیارد با توجه به محاسبات مختلف صحیح تر بنظر میرسد) که همین رقم بعنوان مثال در اوت ۱۹۸۰ - مرداد گذشته - ۱۹ میلیارد دلار بود (رجوع کنید به رهائی شماره‌ی ۲۵). ثانیاً در اثر سیل، کشاورزی غلات و سیب‌زمینی با ضرر زیادی مواجه شده است. ثالثاً بالا رفتن نرخ بهره در غرب دهها میلیون دلار به وامها

بهررو آنچه مسلم است اینست که این بحران فعلاً در جهت برطرف شدن قرار ندارد. از ۲۴ میلیارد دلار وام لهستان به کشورهای خارجی، در حدود ۱۲ میلیارد دلار آن در سال ۱۹۸۱ (سال جاری مسیحی) و ۱۹۸۲ لازم البرداخت است. علاوه بر این در حال حاضر بیش از ۸۰ درصد (و مطابق برخی آمار ۹۰ درصد) از درآمد سالانه‌ی حاصل از صادرات لهستان صرف بازپرداخت اصل و فرع این وامها میشود. مطابق جدیدترین اخبار، تلاشهای دولت برای کاهش مخارج دولت منجر به معوق ساختن بیش از ۲/۵ میلیارد دلار از سرمایه‌گذارهایی که از آنها انتظار نتیجه سریع شصیرفت، شد و این مساله موجب خطر پیدایش بیکاری شده است. قبل از این نیز صنایع اتومبیل سازی ورشو ۱۰۰۰۰ نفر را به علت کمبود قطعات یدکی از کاربرکنار کرده بود. این در حالی است که اشتغال بیکار در اقتصاد لهستان امری تضمین شده است. باین مشکلات اگر تورم ۱۵ درصد (مطابق آمار غربی) و کاهش ۲ درصد در تولید ناخالص ملی (در این مدت که از بحران اخیر میکدرد)، مشکل شدن اخذ وام از بانکها و دول غربی بعلت خطر عدم بازپرداخت، موقع (قابل توجه است که بخش اعظم وامها به بانکها و دولتهای غربی است. شوروی اخیراً یک وام معادل ۱/۱ میلیارد دلار به لهستان داد) و مشکلات متعدد سیاسی نیز افزوده شود، عمق بحران قابل درک خواهد بود.

ادامه دارد

(*) برای توضیح در این مورد به یاورقی مقاله‌ی لهی "موج اعتصابات کارگری در لهستان" در رهائی شماره‌ی ۲۵ رجوع شود. ضمن اینکه از این فرصت برای تمحیح اشتباهی در آن یاورقی استفاده میکنیم و آن اینکه کتاب ذکر شده نوشته‌ی یک کمونیست محارستانی است و نه لهستانی.

مبارزه بخاطر...

الیم "تقلیل میابد: نوعی دیگر از دیکتاتور، از وابستگی، و از سلطه امپریالیسم و بالاخره کلام آخر آنکه مبارزه دموی-کراتیک با جهت‌گیری سوسیالیستی، درعمل یعنی جلوگیری از تشبیت هر یک از جناحهای قدرت، یعنی دامن زدن به انواع و اقسام مبارزات دموکراتیک و طبقاتی، یعنی کمک به تشدید تضادهای موجود، یعنی افتاء ماهیت و جنایات همه دست‌اندرکاران قدرت...

و اگرما چنین دیدی به مبارزه دموکرا-تیک نگاه کنیم خواهیم دید که چشم انداز انقلاب سوسیالیستی - با آنکه ادعان داریم که در دوقدمی ما نیست - انقدرها هم که از پیام نوشته فوق برمیاید در افق‌های غیرقابل دسترسی قرار ندارد. حرکات اجتماعی شدید، قیام‌ها و انقلابهای سیاسی در مدت زمانی بسیار کوتاه تر از آنچه تصور میروود، جامعه را بسوی تعیین تکلیف نهائی سوق خواهد داد.

قصاص و...

و مقتول (هیچکدام مسلمان نیستند با زرن غیر مسلمان ، نصف مرد غیر مسلمان است . مرتجعین جمهوری اسلامی میخواهند که تفکر قرون وسطائی خود را به پیروان ادیان دیگر نیز تحمیل کنند . ماده ۳۳ در مبحث " شهادت " چنین میگوید :
 " الف - قتل عمد فقط با شهادت دو مرد عادل ثابت می شود .
 " ب - قتل شبه عمد و خطا با شهادت دو مرد عادل یا یک مرد عادل و دوزن عادل جایگزین مرد عادل و قسم مدعی ثابت می شود .
 روشن تر اینکه در مورد قتل عمد ، شهادت دو مرد عادل لازمست و لا غیر . یعنی که شهادت یک مرد عادل در کنار شهادت حتی چندین هزار زن عادل برای اثبات وقوع قتل عمد ، کافی نیست . اما در مورد قتل های شبه عمد و خطا ، شهادت دو مرد عادل مساویست با شهادت یک مرد عادل و دو زن عادل (یعنی یک مرد + دوزن یا دو نصف مرد) . از طرف دیگر ، بر اساس همین ماده ، شهادت دو زن عادل دارای ارزشی معادل با قسم مدعی می باشد .

مسئله فقط این نیست که مقررات مبدون دوران توحش و بربریت همچون تف سربالا بسز صورت تهیه کنندگان و تصویب کنندگان مرتجع آن خواهد ماسید و بحکم قانون تکامل جامعه ، امکان تحقق نخواهد یافت و چون کودکی مسرده بدنیا خواهد آمد ، مسئله اساسی برای زنان و مردان آگاه و نیروهای انقلابی و مترقی از هم اکنون اینست که به کوتوالان ارتجاع ، اجازه ندهند که به ستم مضاعف نسبت به زنان ایرانی ، ابعاد جدید و هولناکی بیخشند و تجارت این رادر خود بیابند که ارزش انسانی نیمی از مردم کشور ما را اینچنین و قبیحانه مسورد تحقیر قرار دهند .

گزارشی از يك تظاهرات موضوعی

در راستای فعالیت های دانشجویی و دانش آموزی و در جهت بازگشایی دانشگاه ، دوتظاهرات از جانب بخشهای دانشجویی و دانشجویی سازمان در تهران برگزار شد .

- تظاهرات اول در روز دوشنبه ۲۲/۱۰/۵۹ در ساعت ۳ بعد از ظهر با شعار اتحاد ، مبارزه ، پیروزی از بیچ شمیزان (تقاطع انقلاب و شریعتی) آغاز گردید . تظاهر کنندگان با جلب توجهی مردم به خود و با شعارهای :
 ● گشایش دانشگاه ، بنفع زحمتکشان ، علیه امپریالیسم
 ● دانشجوی زندانی ، فرزند زحمتکشان ، آزاد باید گردد
 ● بیست سوم دیماه ، بیاری توده ها ، گشایش دانشگاه ، تکرار باید گردد
 ● در سنکر مدارس ، هم درس هم سیاست مردم بما ملحق شوید
 ● اتحاد ، مبارزه ، پیروزی
 ● تعطیل دانشگاه ، بنفع امپریالیسم ، علیه زحمتکشان
 ● هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان حامی سرمایه دار

در طول خیابان انقلاب بسمت میدان فردوسی به حرکت درآمدند . در پیشاپیش تظاهر کنندگان پلا کارت بزرگی با شعار " دانشگاه ، سنکر زحمتکشان گشوده ، باید گردد " قرار داشت . علاوه بر شعارهایی که از طرف تظاهر کنندگان عنوان میشد ، پلا کارتهایی نیز با این مضمون در دست رفقای شرکت کننده در تظاهرات بود :

- در مبارزه برای بازگشایی دانشگاهها دانشجویان را حمایت کنید !
- مردم مبارز ایران ! به صفوف دانشجویان پیوندید و با شعار " دانشگاه آزاد باید گردد "
- در راه بازگشایی مجدد دانشگاهها ما را یاری کنید
- حاصل جنگ فعلی ، سرمایه دار غنی تر ، زحمتکشان فقیرتر
- دانشگاه ، دانشگاه سنکر زحمتکشان آزاد باید گردد

در ساعت ۳/۲۵ دقیقه در نزدیکی میدان فردوسی عده ای اوباش معلوم الحال به صف تظاهر کنندگان حمله نمودند ، رفقای که در صف عقب تظاهرات حرکت مینمودند ، در مقابل آنان ایستادگی نمودند و رفقای دیگر متفرق شدند . بر اثر درگیری در میدان فردوسی ۳ تن از رفقا مجروح شدند .



در همانروز بدنبال تظاهرات ، راهپیمایی دیگری نیز از ساعت ۴ از پشت پارک دانشجویی و تئاتر شهر در چهار راه مصدق آغاز گردید . تظاهر کنندگان با حمل پلا کارتهایی در دست

هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

مسائلی دانشگاهها (و همچنین مجرم کسردن حمله ای اوباش به تظاهرات میدان فردوسی) به راهپیمایی خود ادامه دادند . این راهپیمایی اعتراضی در سه راه جمهوری به پایان رسید ، در طول این تظاهرات ، اعلامیه ها و تراکت های مختلف پیرامون مسائلی بازگشایی دانشگاهها و دعوت به تظاهرات به مناسبت سالروز بازگشایی دانشگاهها پخش گردید .

را میپذیرند. اما آنچه دلیل وجودی "راه کارگر" و مخالفتش با "مشی چریکی" سالیهای قبل است - و در حقیقت مخالفت با رادیکالیسم آن - اینجا بیشتر از هر جای دیگر خود را نشان میدهد. این سازمان در آخرین لحظات موعد تظاهرات در ۲۳ دیماه، پای خویش را از این حوادث بیرون کشید، گرچه تعدادی از هواداران در صفوف تظاهراتکنندگان باقی ماندند.

اما دانش آموزان و دانشجویان هوادار رزمندگان اقلیت، پیکاروسازمان ما، علیرغم اینکه ما در ائتلاف رسمی کمیته تدارکات شرکت نداشتیم در ۲۳ دیماه در خیابانهای تهران به راه پیمائی پرداخته و بعد از هجوم عوامل کمیته و سپاه پاسداران و فالانژها با دادن دهها مجروح و زندانی راه تداوم مبارزات دانشجویی را ادامه دادند.



دستاورد مهم حرکات اعتراضی اخیر - اتخاذ شعارهای نسبتاً مشابه از جانب جریانات مختلف در تظاهرات قبیل از ۲۳ دیماه بود. شعارها عموماً بر روی مسئله بازگشائی دانشگاهها - بعنوان شعار اساسی تظاهرات موضعیه و شعارهای جانبی دیگر پیرامون آزادیهای دموکراتیک و خواستههای زحمتکشان و افشای حاکمیت استوار بود. عبارات دیگر بین شعارهای گروههای مختلف، که از قبیل نیز حرکتشان هماهنگ نبود تفاوت مهمی بچشم نمیخورد. یکسانی شعارهای فوق، نشاندهنده هم سوئی است که نیروهای مختلف بطور جداگانه بدان دست پیدا می کنند. آیا این حرکات و همسوئی شعارها خود نمیتواند دلیل محکمی برای نشان دادن امکان اتحاد عمل نیروهای چپ باشد؟ جواب ما بیگمان مثبت است. تنظیم شعارهای سرتاسری برای جنبش چپ - و حتی اتحاد عمل - میتواند بعنوان یک رهنمود سیاسی از حرکات دو هفته گذشته جنبش دانشجویی و دانش آموزی، استنتاج شود و جنبه های ساز عملی بیابد. برآستی چه مانعی جز مانع ذهنی - سکتاریسم، که یکی از وجوه خود برتری بینی - ایدئولوژیک و سازمانی است - میتواند مانع از تنظیم شعارهای هماهنگ سیاسی گردد و توده های مردم را در سطحی وسیع از سردرگمی بیرون آورد؟ بنظر ما شکافتن این جنبه از اتحاد عمل، و دامن زدن مبارزه در راه آن، حتی در پائین ترین سطوح ممکن، میتواند بعنوان راه حلی در راه شکستن بن بست سیاسی اتحاد عمل جنبش چپ تلقی گردد. ما در ضمن آنکه حرکت مشترک نیروهای دیگر را در روز ۲۳ دیماه تأیید مینمائیم، خواهان گسترده تر شدن این عمل هماهنگ در تمام صور ممکن آن هستیم. این راهی است که ضرورت مبارزاتی در مقابل، تماماً می نیروهای جنبش چپ قرار داده است.

اما نکته مهم دیگر، افشای واقعی حاکمیت در یک مبارزه رودر رو بود. "چپ" حاکمیت را به مفاظ طلبید. ستاد امنیت تهران، سپاه پاسداران، کمیته مرکزی انقلاب اسلامی... و تمامی ریزه خواران حاکمیت به میدان آمده و چنان عکس العملی از خود نشان دادند که برآستی "چپ" را بمشابه

یک نیروی خطرناک برای خود به مردم نشان دادند. وجود هزاران نفر از توده های غیر سازمانی در جلو دانشگاه تهران در ۲۳ دیماه و حمایت بیدریغ مردم از دانشجویان در زدو خورد های خیابان جمهوری، نشان داد که بسیاری از مردم نه بنگ نیروی بی تفاوت، بلکه در تداوم مبارزه سیاسی از مدافعین نیروهای انقلابی محسوب میگردند. ترس رژیم از حرکت برای آزاد سازی دانشگاه و تبلیغات مداوم رادیو و تلویزیون پیرامون "توطئه چپ" بهتر از هرگونه افشاکاری مستقیم، مسئله با زگشائی دانشگاهها را بعنوان مسئله ای مهم در اذهان عمومی مطرح نمود.

جناح دیگر حاکمیت یعنی "لیبرالها" نیز، موضع واقعی خویش را بنمایش گذاشتند: "میزان" لزوم مقابله با "توطئه" و ایجاد جو انتقاد سازنده را مطرح نمود و "دفتر هماهنگی همکاریهای مردم با رئیس جمهور" موقعیت را برای مبارزه در راه بازگشائی دانشگاهها نامناسب تشخیص داد. امثال بنی صدر که خود در اول اردیبهشت در راه فوجی از لومین ها به دانشگاهها حمله کردند و انقلاب فرهنگی "خود را عظیم تر از انقلاب فرهنگی چین تصور مینمودند، و در همین اواخر در مبارزات تعطیل دانشگاهها ناله سر میدادند! چنان در مقابل این حرکت خود را باختند که حتی بر آن متمور نیست. آنان با زدن راه و آرواره زدند و حرکات نیروهای مبارز را تخطئه کردند. شاید هزاران اعلامیه و تراکت نمیتوانست به اندازه یک حرکت نقاب از چهره آزادخواهان کاذب بردارد. عملکرد اجتماعی بیش از هر چیز افشا کننده است.



اما ضعف تظاهرات روز ۲۳ دیماه نداشتن بنگ تاکتیک درست دفاعی بود. از قبیل قابل پیش بینی بود که تظاهرات در مقابل دانشگاه تهران یا امکانپذیر نیست و یا اگر صورت بگیرد، صدها گشته و زخمی بجا خواهد گذاشت. از اینرو لازم بود که تاکتیک مناسبتری، مناسبتر از شرکت از قبیل پیش بینی نشدهی بخشی از هواداران سازمانهای مختلف در تظاهرات، در نظر گرفته میشد. کار تبلیغی و بسیجی کافی برای سه شنبه صورت نگرفته بود و تازه بسیاری از مردم عادی حاضر در مقابل دانشگاه از تظاهرات در خیابان جمهوری مطلع نبودند و تادیر وقت در مقابل دانشگاه منتظر حرکت یا برنامه ای از جانب نیروهای دانشجویی و دانش آموزی بودند. حتی بعد از حدود یک ساعت زدو خورد در خیابان جمهوری، بسیاری از آن مطلع نشدند. تبلیغات بعد از تظاهرات نیز بحدی پراکنده و نامنظم انجام گرفت که بهره برداری سیاسی لازم از تظاهرات عملاً انجام نشد. اما با وجود این ضعفها میتوان حرکات اخیر جنبش دانشجویی و دانش آموزی را از بسیاری جهات گامی به پیش تلقی نمود. گامی که باید تعقیب شود و به اعتقاد ما مبارزه سیاسی در جامعه منجر گردد.

گشایش دانشگاه، این سنگر آزادی، بنفع زحمتکشان،

در حاشیه رویدادها

مروری بر حوادث سالروز بازگشایی دانشگاهها

اینست که فشار اجتماعی و سیاسی جب - بمعنای قدرت یابی بیشتر و نقد فعال نسبت به مجاهدین است - که میتواند مجاهدین را از بیمودن مسیری که تا به امروز انتخاب نموده اند منصرف نماید و تبدیل به یک پشتیبان مادی مبارزات آتی نماید. بهر رو مجاهدین و بخش دانشجویی آن در مصاف جدید شرکت نجسته اند و با رد بیکر نشان دادند که نمیتوانند بعنوان یک مؤلف حقیقی در کنار چپ یا راست

جا بگاه حزب توده و رنجبران نیز از پیش مشخص بود. حزب توده با شعارهای بی امضاء بر روی کاغذ - های کامپیوتری، و همچنین دعوت از "مردم" به سرکوب "ضد انقلاب" بمیدان آمد. "مردم" نیز به دعوتش لبیک گفتند. مشتاقان چوکشان حرفه ای و اوپاش به خیابانها آمدند تا توطئه "ضد انقلاب" را

سرکوب نمایند و مجالی به مقاله نویسان "مردم" دهند که در وصف "مردم" و "آگاهیشان" داد سخن دهند. "رنجبران" نیز که روزی معتقد بودند حزب الله قلب برتوان جنبش است، در راس تظاهرات "مردمی" "حزب الله" از فالاترین بعنوان بدیلی در مقابل "کمونیسم" دفاع نمودند و نشان دادند که در کشان از مفاهمی چون انقلاب و مردم.... با درک پدران توده ای شان تفاوتی ندارد و هر دو از یک آبشور: رویزیونیسم وارثند، سیراب میشوند.

فدائیان اکثریت نیز همسویی شان با پدران خونی اش نشان میدهند. "اکثریت" در راستای حزب توده، در مسیر همان مشی فکری به نتیجه ای مشابه ای میرسد: تحریک تظاهرات در روز ۲۳ دیماه. فدائیان اکثریت این تظاهرات را توطئه "لیبرالها" دانست. و جایزه خود را با درج اعلامیه اش در روزنامه ای آزادگان گرفت و بدین ترتیب تداوم سیاست دنیا لهر وانه اش از خرده بورژوازی را نشان داد. درجا معایب دانشگاههای آن بدست "لیبرالها" و "مرتجعین" بسته شده است، مبارزه برای بازگشایی دانشگاهها خدمت به "لیبرالیسم" و "امپریالیسم" است، و مجیز گوئی حاکمیت خدمت به انقلاب؟ این خدمت ارزانی کسانی باد که جز به "رسمیت" شناختن خود از جانب حکومت به هیچ چیز دیگر تمایز اندیشند. چپ راه دیگری را انتخاب نموده است. نیروهای دیگر چه کردند؟ راه کارکرو و دانشجویان هواداران یعنی کسانی که تا دیروز معتقد بودند که تکیه بر افشاکری حاکمیت در هنگام جنگ ایران و عراق، تاکتیک درست مبارزه نیست و خیانت به "مام میهن" تلقی میکرد، بناچار و تحت فشار جو، مبارزه برای آزادسازی دانشگاه

هفته دوم و سوم دی ماه، تهران شاهد تظاهرات اعتراضی - موضعی و سپس جمعی دانشجویان و دانشمندان - زنان چپ در رابطه با ادامه تعطیل دانشگاهها و تشدید سرکوب آزادیها و دموکراتیک در جامعه بود. این حرکات از چند لحاظ درخور توجه است.

۱- چپ بعد از مدتها افشای گری عمومی و استفاده از اسلوبهای معمولی افشاکری به تاکتیک جدیدی دست می یازد و با برپائی تظاهرات اعتراضی قسادر میگردد که مسئله افشای حاکمیت را از کاتالیسی جدید به میان توده های نسبتا وسیعتری ببرد.

۲- همانند هر حرکت سیاسی و عمومی دیگر، واقعیت و توان سازمانی چپ را برای خود و برای مردم - به نمایش میگذارد و بدین ترتیب در یک مبارزه رودر روبه پالایش درونی خود میبرد.

۳- چپ با تلفیق یک شعار روز همانند شعار "دانشگاه آزاد باید گردد" یا دیگر شعارهایی - دموکراتیک: "آزادی زندانیان سیاسی انقلابی" "خاتمه تفتیش عقاید در مدارس" و همچنین مسائل روزمره زحمتکشان مانند کرائی، کمبود و بیکاری و... موفق میگردد که نمایش بهم پیوسته ای از شعارها - ی مبارزه دموکراتیک و طبقاتی را در صحنه جامعه پرتلاطم ایران به اجرا در آورد.

۴- چپ قادر میگردد که در عمل همسوئی دو جناح حاکم را در سرکوب مبارزات، برای توده های نسبتا زیادی به معرض نمایش گذارد: کاذب بودن آزادیخواهی بنی صدر و لجاجت حزب جمهوری اسلامی در تداوم اختناق به بهترین وجهی خود را در ۲۳ دیماه نشان داد.

هیچ چیز بیشتر از حرکات عمومی سیاسی، نمیتواند واقعیت نیروهای سیاسی جامعه را به قضاوت بگذارد. حرکات اخیر جنبش دانشجویی و دانشجویان نیز از این قاعده مستثنی نیست. انجمن دانشجویان مسلمان، به تنوع رابطه ای خود با مجاهدین، و مجاهدین نیز بدنیال اعلام "نامناسب" بودن موقعیت توسط دفتر هماهنگی همکاریه های مردم پارسیس - جمهوری پشتیبانی معنوی!! از حرکات اخیر و علی

الخصوص تظاهرات ۲۳ دیماه کام دیگری برنداشتند. مجاهدین که بدرستی حاضر بدان حتی شهید برای دفاع از مقر انجمن کارمندان مسلمان بودند، در مورد بازگشایی دانشگاهها کاری جز تماشا نکردند. تجربه اول اردیبهشت و سپس ۲۳ دیماه نشان میدهد که چپ در مبارزه اش برای دفاع از دانشگاه و بازگشایی آن "تنها" است. اینکه این تنهایی تا کسبی ادامه یابد وجه ابعدی بخود گیرد، از امروز قابل تردید نیست، ولی آنچه مسلم است